



The Role of Orientalists in Creating "Otherness" in Two Discourses of Iranian and Kurdish Nationalism

Reza Rezaei*

E-mail: rezarezaei7957@gmail.com

Ghorban Ali Ghorbanzadeh**

E-mail: ghorbanzadeh@soc.ikiu.ac.ir

Hakem Ghasemi***

E-mail: ghasemi@ikiu.ac.ir

Seyed Abbas Hashemi****

E-mail: hashemi@ikiu.ac.ir

Received: 2024/02/16

Revised: 2024/07/28

Accepted: 2024/07/30

Doi: 10.22034/RJNSQ.2024.443741.1572

Abstract:

For about a century, some Kurdish parties have faced the contradiction of "maintaining the integrity of Iran" and "respecting the Kurdish identity". Historical research indicates that this problem did not exist in Iran's past and it was formed at the same time as the conquest of the West and the beginning of oriental studies. This problem has caused a lot of problems in the field of macro-national policies; Problems that have not been systematically analyzed and require deep research in this field. The main question of the current research is: What role have Orientalists played in creating "the other" in the two discourses of Iranian nationalism and Kurdish nationalism? The hypothesis of the present research is: Oriental studies led to the construction of Iranian identity in a coherent ethnic group, namely "Aryans". In response to this issue, a Kurdish identity was formed, the main feature of which was independence. This situation provided a suitable space for the competition of two discourses and the definition of the other party as "the other". The findings of the research indicate that orientalist have played an important role in placing the two discourses of Iranian and ethnic nationalism in competition with each other and defining each as the "other" of the other party. In the studies of orientalist, Iranian identity was defined by emphasizing the Aryan race and the Persian language, and other racial and linguistic identities were rejected as temporary elements. Therefore, the attempt to homogenize the culture that was the result of oriental studies and foreign interference is one of the main reasons for defining national identity as another local identity and vice versa. The current research will examine the historical developments related to the research topic from a discourse point of view by using the discourse analysis method of Laclau and Mouffe. Data collection has been done by using library-documentary tools and has been analyzed by descriptive-analytical method.

Keywords: Nationalism, Discourse, Otherness, Iran, Kurdish.

* Ph.D. Student of political Science (Iranian political Issues), Imam Khomeini International University, Qazvin, Iran (Corresponding Author).

** Associate Professor of Political Science, Imam Khomeini International University, Qazvin, Iran.

*** Associate Professor of Political Science, Imam Khomeini International University, Qazvin, Iran.

**** Assistant Professor of Political Science, Imam Khomeini International University, Qazvin, Iran.

نقش شرق‌شناسان در ایجاد «دیگری» در دو گفتمان ناسیونالیسم ایرانی و کردی

نوع مقاله: پژوهشی

رضا رضایی*

قربانعلی قربانزاده**

حاکم قاسمی***

سید عباس هاشمی****

E-mail: rezarezaei7957@gmail.com

E-mail: ghorbanzadeh@soc.ikiu.ac.ir

E-mail: ghasemi@ikiu.ac.ir

E-mail: hashemi@ikiu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۱/۲۷ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۵/۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۵/۹

چکیده

حدود یک قرن است که برخی از احزاب کرد با تناقض «حفظ یکپارچگی ایران» و «احترام به هویت کرد» مواجه شده‌اند. پژوهش‌های تاریخی حاکی از آن است که این مسئله در گذشته ایران وجود نداشته و هم‌زمان با استیلای غرب و آغاز مطالعات شرق‌شناسانه شکل گرفته است. این مسئله باعث به‌وجود آمدن مشکلات زیادی در عرصه سیاست‌گذاری‌های کلان کشوری شده است و پژوهش‌های عمیقی را در این حوزه می‌طلبد. پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که شرق‌شناسان چه نقشی در ایجاد «دیگری» در دو گفتمان ناسیونالیسم ایرانی و ناسیونالیسم کردی داشته‌اند؟ فرضیه پژوهش حاضر این است که مطالعات شرق‌شناسانه به برساخته شدن ناسیونالیسم ایرانی در یک کلیت منسجم قومی یعنی «آریایی‌ها» انجامید. در واکنش به این موضوع، یک هویت کردی شکل گرفت که ویژگی اصلی آن استقلال‌طلبی بود. این شرایط، فضای مناسبی را برای رقابت دو گفتمان و تعریف طرف مقابل به‌عنوان «دیگری» فراهم کرد. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که شرق‌شناسان نقش مهمی در تعریف هر یک از طرفین به‌عنوان «دیگری» داشته‌اند. در مطالعات شرق‌شناسان، هویت ایرانی با تأکید بر نژاد آریایی و زبان فارسی تعریف شد و دیگر هویت‌های نژادی و زبانی به‌عنوان عناصر عارضی مطرح می‌شدند؛ بنابراین، تلاش برای یکسان‌سازی فرهنگی که حاصل مطالعات شرق‌شناسانه و دخالت‌های خارجی بود، یکی از دلایل اصلی تعریف هویت ملی به‌عنوان دیگری هویت محلی و بالعکس محسوب می‌شود. پژوهش حاضر با استفاده از روش تحلیل گفتمان لاکلاو و موفه به تحلیل مسائل خواهد پرداخت. جمع‌آوری اطلاعات با به‌کارگیری ابزار کتابخانه‌ای - اسنادی انجام پذیرفته و به روش توصیفی - تحلیلی مورد واکاوی قرار گرفته است.

کلیدواژه‌ها: ناسیونالیسم، گفتمان، دیگری، ایران، کرد.

* دانشجوی دکتری علوم سیاسی (گرایش مسائل سیاسی ایران) دانشگاه بین‌المللی امام خمینی، قزوین، ایران (نویسنده مسئول).

** دانشیار علوم سیاسی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی، قزوین، ایران.

*** دانشیار علوم سیاسی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی، قزوین، ایران.

**** استادیار علوم سیاسی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی، قزوین، ایران.



مقدمه و بیان مسئله

وقتی سید محمدعلی جمال‌زاده برای اولین بار در سال ۱۹۱۰ میلادی به پاریس رفت، در بدو ورود به آن شهر به دلیل تصویری که از آن شهر داشت، نمی‌توانست باور کند که خیابان‌های پاریس از بلور نیست و مدام می‌پرسید کی به پاریس می‌رسیم (افشار، ۱۳۹۳: ۲۵۶). این ماجرا به‌خوبی بیانگر ذهنیت یک فرد ایرانی در مورد توسعه‌یافتگی کشورهای اروپایی است؛ توسعه‌ای که اروپا و اندیشه‌های مأخوذ از شرق‌شناسان را بدون هیچ بررسی و انتقادی موردقبول ایرانیان قرار داده است. این ذهنیت زمانی شکل گرفت که اروپای پس از رنسانس به پیشرفت‌های شگرفی دست یافت. این پیشرفت‌ها به نوعی اقتدار فکری «غرب» انجامید و در نهایت، باعث تسلط آن بر «شرق» شد. اقتدار فکری غرب بر شرق باعث شد آرا و اندیشه‌های شرق‌شناسان همچون آیه‌های کتاب مقدس بی‌نقص، عین حقیقت و دلسوزانه تلقی شوند و آثار یک پژوهشگر غربی موثق‌تر و معتبرتر از آثار پژوهشگران بومی جلوه‌گر شود. بدیهی است که پذیرش بی‌قید و شرط این اندیشه‌ها مورد بهره‌برداری سیاستمداران غربی قرار می‌گرفت؛ زیرا از این طریق، به راحتی می‌توانستند ذهن نخبگان بومی شرق را در جهت تثبیت سلطه «خود» و تضعیف هرچه بیشتر «دیگری» سوق دهند. دولت‌های استعمارگر به همان اندازه که به کارشناسان نظامی و اقتصادی نیازمند بوده‌اند، دانشمندانی هم نیاز داشته‌اند که از فرهنگ و زبان و سرشت و خوی مردم سرزمین‌های تابع و موردنظرشان آگاه باشند تا اداره و بهره‌برداری از این سرزمین‌ها را آسان کنند (عنایت، ۱۳۵۱: ۶۲). یکی از کارهایی که توسط شرق‌شناسان و در راستای کمک به تثبیت موقعیت هژمونیک غرب انجام گرفت، ترویج و تشویق ناسیونالیسم قومی در ایران بود که باعث جابه‌جایی موقعیت یک قومیت از «خود» به «دیگری» در برابر دیگر قومیت‌های کشور می‌شد.

تاریخ یک‌صدساله اخیر ایران به شدت تحت تأثیر مفهوم ناسیونالیسم قومی بوده است. این مفهوم در دو سطح ملی و محلی مورد تأکید قرار گرفته و هر یک به‌گونه‌ای موجبات بروز مشکل را فراهم کرده است. در سطح ملی، شکل‌گیری گفتمان ناسیونالیسم ایرانی با محوریت نژاد آریایی در دوره پهلوی به‌ویژه پهلوی اول مدنظر است که این موضوع موجب عدم توجه و احترام حکومت مرکزی به هویت‌های قومی ساکن در ایران، از جمله کردها شد. در مقابل، این بی‌توجهی باز هم با توسل به ناسیونالیسم قومی پاسخ داده شد و ناسیونالیسم کردی شکل گرفت. شواهد تاریخی حاکی است که ناسیونالیسم قومی در هر دو سطح ملی و فروملی تمامیت ارضی کشور را مورد تهدید قرار داده است. در سطح ملی، تأکید بر نژاد آریایی و عدم احترام به

تنوعات قومی و زبانی باعث بی‌احترامی برخی از قومیت‌ها به یکپارچگی سرزمینی و تمامیت ارضی شد. در سطح فروملی، تأکید بر قومیت، نژاد و زبان باعث برجسته شدن این مفاهیم و قرار گرفتن آن‌ها به‌عنوان مبنایی برای استقلال‌طلبی و تشکیل حکومت شد. اکنون حدود یک قرن است که این مسئله به یکی از مهم‌ترین مسائل سیاسی کشور تبدیل شده و در ابعاد اقتصادی و فرهنگی جامعه ایران نیز منعکس شده است.

تا چندی پیش مفهوم ناسیونالیسم در ایران، با تکیه بر مکتب «ازلی‌انگاری» که ناسیونالیسم را جزء جدانشدنی از تاریخ ایران می‌دانست، مورد تحلیل قرار می‌گرفت؛ اما اخیراً پژوهش‌های ارزشمندی بر پایه مفروضات مکتب «سازه‌انگاری» انجام گرفته است. این مکتب از یک‌سو همانند ازلی‌گرایان، واقعی بودن ملیت را می‌پذیرد و انکار نمی‌کند و از سوی دیگر، مانند ابزارگرایان به این نکته اذعان دارد که ملیت پدیده‌ای جدید است که باید آن را در قالب شرایط سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی و به‌طور بین‌الذهانی درک و تفسیر کرد و معنا بخشید. از نظر سازه‌انگاران، ملیت بحثی زمینه‌پرورده، متغیری موقتی و قابل مصالحه و مذاکره است. مهم‌ترین و مشهورترین نظریه‌پرداز این رهیافت، آنتونی دی اسمیت است. اسمیت ابداعی بودن صرف هویت ملی را نادرست می‌داند و مدعی است که هویت‌ها از یک طرف، بر بافتار از قبل موجود اساطیر، نمادها و خاطره‌ها استوارند و از طرف دیگر، دگرگونی‌های مدرنیته کنونی نیز در ساخته شدن و تداوم آن‌ها نقش دارند (هاچینسون و اسمیت، ۱۴۰۰: ۲۳۱). پژوهش حاضر بیشتر با اندیشه‌های سازه‌انگاری همسویی دارد. بدیهی است که هویت اقوام و نژادهای ایرانی ریشه در تمدن چندین هزار ساله دارد؛ اما اینکه رقابت‌های بین‌المللی و تحولات تاریخی نیز در بازتعریف و سیاسی شدن این هویت‌ها دخیل بوده است، غیرقابل انکار است.

مجتبی مقصودی (۱۳۸۰) در کتاب *تحولات قومی در ایران؛ علل و زمینه‌ها*، به توصیف، تحلیل و تبیین چندعلتی تحولات قومی ایران معاصر می‌پردازد. کتاب مذکور ضمن تمرکز مباحث بر چالش‌های قومی پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به دو مقطع تاریخی دیگر، یعنی منازعات قومی پس از انقلاب مشروطه تا تحکیم قدرت رضاشاه و نیز جریان‌های آذربایجان و کردستان در اواسط دهه ۱۳۲۰ه.ش. می‌پردازد. از جمله ویژگی‌های این پژوهش به‌کارگیری الگوهای نظری و مدل‌سازی مفهومی در چهارچوب رهیافت بین‌رشته‌ای فزاینده از جهت‌گیری‌های یک‌سویه برای تحلیل بحران‌های قومی در ایران است. مهم‌ترین سؤال در این پژوهش این است که «عوامل و زمینه‌های بروز بحران‌های قومی در ایران معاصر چه بوده است؟» زمینه‌های طرح‌شده در چهار حوزه سیاسی، اقتصادی، روانی و اجتماعی به‌صورت



متغیرهای مستقل و بحران‌های قومی متغیر وابسته این پژوهش در نظر گرفته می‌شوند. توصیف منازعات قومی در کردستان، بلوچستان، ترکمن صحرا، آذربایجان و خوزستان فصل‌های جداگانه این کتاب را تشکیل می‌دهند.

جعفر حق‌پناه (۱۳۸۷) در کتابی با عنوان *کردها و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، موقعیت جغرافیایی، فرهنگی و سیاسی قوم کرد را تشریح کرده است. نویسنده در مقدمه بر شناخت گروه‌های قومی در منطقه خاورمیانه به‌ویژه چهار کشور ترکیه، عراق، ایران و سوریه تأکید کرده و به نقش و تأثیر تحولات مناطق کردنشین بر سیاست خارجی اشاره می‌کند. او پس از این مقدمه درباره ارتباط گروه‌های قومی و نظریه قوم‌گرایی با مقوله تأمین امنیت و سیاست خارجی و نیز سیاست‌های پیچیده بین‌المللی که گاه به منازعات قومی مذهبی داخلی دامن می‌زند بحث کرده است و مصادیق آن را با ذکر تحولات برخی از کشورها نشان می‌دهد. هویت، قومیت و سیاست خارجی و تأثیرات هر یک از این عوامل بر یکدیگر از دیگر مطالبی است که نگارنده بدان می‌پردازد. مؤلف در دنباله سخن خود رشد ناسیونالیسم کردی و چالش آن را با دولت‌ها مورد بحث و پژوهش قرار داده است و گزارشی از سیاست ایران در برابر تحولات مناطق کردنشین در طی این سال‌ها ارائه می‌کند و بر این نکته تأکید می‌دارد که منطق واقع‌گرایی باید بر رفتار این دولت‌ها حاکم باشد تا از رویدادهای پرشتاب خشونت‌زا و ناامنی‌های این مناطق پیشگیری شود. او در پایان معتقد است این واقع‌گرایی باید بر پایه دادوستدهای هویتی و فرهنگی، تمدنی و تاریخی شکل گیرد و پیوندهای فرهنگی و مدنی در این منطقه با دیگر اقوام، هرچه بیشتر گسترش یابد و تقویت شود.

حمید عنایت (۱۳۵۱) در مقاله‌ای با عنوان «سیاست ایران‌شناسی»، مطالعات شرق‌شناسانه را در دو مرحله تقسیم‌بندی می‌کند. مرحله اول شامل مطالعاتی می‌شود که در انحصار شرق‌شناسان بوده است. مرحله دوم نیز به دوره‌ای اشاره دارد که دانشمندان ایرانی با شوق و همتی تازه در خط آن افتاده‌اند. از نظر عنایت، هر دو مرحله به‌نوعی با سیاست ارتباط داشته است. آنچه در گذشته به ایران‌شناسی جنبه سیاسی می‌داده، پیوستگی آن با تاریخ استعمار بوده است. البته عنایت مطالعات ایران‌شناسی را به‌کلی رد نمی‌کند و ایران‌شناسان ایرانی را به بهره‌گیری از دقت، باریک‌بینی و صلابت روش‌های علمی شرق‌شناسان اروپایی تشویق می‌کند و آن‌ها را از سوگیری و برخورد متعصبانه با آثار شرق‌شناسان و تخطئه تمامی آثارشان بر حذر می‌دارد.

حمید احمدی (۱۳۷۸) در کتابی با عنوان *قومیت و قوم‌گرایی در ایران: افسانه و واقعیت* سعی در نشان دادن این موضوع دارد که آنچه در ادبیات کنونی علوم سیاسی و

جامعه‌شناسی به قومیت و ناسیونالیسم قومی موسوم است در گذشته ایران قابل مشاهده نیست و تنها از اواسط قرن بیستم به بعد است که تلاش‌هایی در جهت سیاسی کردن مسائل زبانی و مذهبی صورت گرفته است. وی در پاسخ به این سؤال که چه عواملی در تلاش برای سیاسی کردن این مسائل در ایران معاصر نقش داشته است معتقد است فقط چهارچوب نظری مبتنی بر جامعه‌شناسی تاریخی ایران قادر به پاسخ‌گویی به این سؤال است و چهارچوب نظری خود را که براساس سه متغیر اساسی دولت مدرن اقتدارگرا، مبارزه نخبگان سیاسی و تأثیر سیاسی بین‌المللی استوار کرده است، در رابطه با تحولات کردستان، آذربایجان و بلوچستان ایران به کار می‌گیرد تا اعتبار تجربی آن را به سنجش گذارد.

مرور ادبیات مربوط به ناسیونالیسم ایرانی و کردی نشان‌دهنده آن است که پژوهش‌های عمیقی درباره آن‌ها انجام گرفته و آثار ارزشمندی منتشر شده است؛ اما هیچ‌یک از آن‌ها با یک دیدگاه گفتمانی، مسئله ناسیونالیسم قومی در ایران را بررسی نکرده است. هدف پژوهش حاضر فقط پاسخ به چگونگی مسائل به‌وجودآمده در ابعاد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور نیست. همچنین، این پژوهش صرفاً با هدف دیرینه‌شناسی ناسیونالیسم قومی در ایران یا بیان ترتیب و ترتب شکل‌گیری ناسیونالیسم ایرانی و کردی انجام نگرفته است؛ بلکه هدف پژوهش حاضر، اشاره به تأثیر مطالعات شرق‌شناسانه در شکل‌گیری گفتمان ناسیونالیسم قومی، اعم از ناسیونالیسم ایرانی و کردی است. همچنین، چگونگی تعریف «دیگری» نزد این گفتمان‌ها و در نتیجه، شکل‌گیری رقابت بین آن‌ها مدنظر است؛ رقابت‌هایی که به دلیل برساخته‌شدن «دیگری» توسط شرق‌شناسان شکل گرفته و چندین دهه است که باعث به‌وجود آمدن فضای تنش‌زا در تعامل بین حکومت و برخی از کردها در غرب کشور شده است.

چهارچوب نظری

پژوهش حاضر در چهارچوب الگوی شرق‌شناسی به تحلیل و بررسی منابع تاریخی می‌پردازد. این الگو به‌طور مفصل در کتاب شرق‌شناسی ادوارد سعید بررسی شده و به قرار گرفتن غرب در جایگاه «فاعل شناسا»، که شرق را به‌عنوان «موضوع مورد شناسایی» بررسی می‌کند اشاره دارد؛ بنابراین، شرق‌شناسی شیوه‌ای منسجم و هدف‌دار است که به‌وسیله آن، شرق به‌عنوان موضوعی برای آموزش و تمرین موردتوجه غرب قرار می‌گیرد (سعید، ۱۳۹۵: ۱۳۷).

شرق‌شناسی با سه انگیزه و هدف اصلی پدیدار شده است که بر این اساس باید مطالعات شرق‌شناسانه را از هم تفکیک کرد. برخی از آن‌ها با انگیزه‌های دینی یعنی نشر مسیحیت و نمایش اقتدار آن در مقابل اسلام انجام شده و ناشی از رقابت گفتمانی

مسیحیت و اسلام است. برخی از این مطالعات تمدنی نیز به دلیل اشتیاق علمی و عشق به دانش و فرهنگ در میان برخی از اندیشمندان غربی صورت گرفته است. در نهایت، بسیاری از این مطالعات هم با انگیزه‌های سیاسی همراه بوده تا راه رسیدن به موقعیت هژمونیک را برای گفتمان غرب هموار سازند (تقوی، ۱۳۸۷: ۱۲۵). آنچه در پژوهش حاضر مدنظر است، نوع سوم شرق‌شناسی است؛ یعنی مطالعاتی که به منظور انسجام گفتمانی غرب و تحکیم هژمونی آن در رقابت با رقیب گفتمانی‌اش صورت گرفته است.

شرق‌شناسی در پژوهش حاضر، فقط معطوف به مطالعات اندیشمندان غربی درباره شرق نیست، بلکه شرق‌شناسی یک شیوه پژوهش و روش معرفتی است که هرکس می‌تواند از آن استفاده کند؛ یعنی حتی یک نویسنده شرقی نیز با اتخاذ این شیوه معرفتی می‌تواند مستشرق قلمداد شود. او از این نظر که خود در میان شرق و دلش در جای دیگر است، پژوهش‌هایش را بر مبانی معرفتی و فلسفی غرب بنا نهاده و با التزام به لوازم و تبعات روش و الگوی استشراق، با یک نگاه بیرونی و از کرسی تجدد اروپایی به چند و چون تاریخ، فرهنگ، اندیشه و تمدن شرقی می‌پردازد (تقوی، ۱۳۸۷: ۱۲۸). او با وجود اینکه خود از شرقی‌ها است، بدون تفکر در اصل موضوع و شاید هم به دلیل خودکم‌بینی و عدم اعتماد به نفس، به هژمونی گفتمان شرق‌شناسی کمک می‌کند.

گفتمان شرق‌شناسی با مفاهیمی همچون «خرافه پرستی»، «جهل»، «استبداد»، «خصوصیت طلبی»، «عقب‌ماندگی»، «وابستگی»، «قانون‌گریزی» و مفاهیم دیگری از این دست شکل گرفت که آن‌ها را حول محور دال مرکزی «شرق» مفصل‌بندی کرد. گفتمان رقیب نیز با مفصل‌بندی مفاهیمی از جمله «واقع‌گرایی»، «علم»، «مردم‌سالاری»، «تساهل»، «توسعه‌یافتگی» و «استقلال» حول محور دال مرکزی «غرب» شکل گرفت.



شکل ۱: گفتمان شرق‌شناسی و رقیب گفتمانی آن

روش پژوهش

پژوهش حاضر برای تجزیه و تحلیل داده‌ها از روش تحلیل گفتمان استفاده می‌کند. واژه گفتمان یکی از مفاهیم مبهم در علوم انسانی است و به همین دلیل نیز تعاریف متعددی برای آن ارائه شده است. یکی از این تعاریف توسط ارنستو لاکلائو و شانتال موفه در کتاب *هژمونی و راهبرد سوسیالیستی* ارائه شده که آن را مجموعه معناداری از علائم و نشانه‌های زبان‌شناختی و فرازبان‌شناختی می‌نامند (تاجیک، ۱۳۸۳: ۲۱).

لاکلائو و موفه معتقدند که هر عمل و پدیده‌ای برای معنادار شدن باید در درون نظام گفتمانی قرار گیرد؛ در واقع، پدیده‌ها و فعالیت‌های گوناگون وقتی معنا پیدا می‌کنند که در کنار مجموعه‌ای از عوامل دیگر در قالب گفتمانی خاص قرار گیرند. هیچ‌چیز به‌خودی‌خود دارای هویت نیست، بلکه هویتش را از گفتمانی که در درون آن قرار گرفته است کسب می‌کند (حقیقت، ۱۳۸۵: ۵۹۸). در اینجا به‌عنوان مثال، می‌توان مفهوم ناسیونالیسم را ذکر کرد. این مفهوم می‌تواند در ارتباط با مفاهیم گوناگون، معانی گوناگونی به خود بگیرد. هنگامی که با مفاهیمی از جمله همبستگی ملی، استقلال، نفی سلطه بیگانه، مشارکت همگانی و غیره همراه می‌شود، معنای میهن‌پرستی و وفاداری به میهن به خود می‌گیرد. در عین حال، وقتی در کنار مفاهیم و واژگانی از جمله قومیت، نژاد، زبان و غیره قرار می‌گیرد، معنایی رادیکال و منفی به خود می‌گیرد که می‌تواند یادآور اندیشه‌هایی از جمله راسیسم و شوونیسم باشد. نظریه گفتمان لاکلائو و موفه بدون توضیح چند مفهوم اصلی در آن قابل فهم نیست؛ بنابراین، بحث را با توضیح چند مفهوم و تطبیق آن‌ها با مفاهیم مدنظر پژوهش حاضر ادامه می‌دهیم.

- **گفتمان:** چهارچوب معنایی خاص است که از قرار گرفتن مفاهیم در کنار یکدیگر حاصل می‌شود. گفتمان‌ها در واقع منظومه‌های معنایی هستند که در آن‌ها نشانه‌ها با توجه به تمایزی که با یکدیگر دارند، هویت می‌یابند (حقیقت، ۱۳۸۵: ۶۰۰)؛ بنابراین، برای قابل فهم شدن پدیده‌ها باید آن‌ها را به‌عنوان جزئی از یک کلیت منسجم (گفتمان) مورد بررسی قرار داد. در اینجا اشاره به عبارتی از ادوارد سعید در کتاب *شرق‌شناسی خالی از لطف نیست*. به نظر سعید، شرق‌شناسی تنها وقتی قابل درک خواهد بود که به‌عنوان یک گفتمان بررسی شود (سعید، ۱۹۷۸: ۳).

- **مفصل‌بندی:** به گردآوری اجزا و عناصر مختلف و ترکیب آن‌ها در یک هویت جدید مفصل‌بندی می‌گویند (مارش و استوکر، ۱۳۹۰: ۲۰۲). گردآوری اجزا موجب به



وجود آمدن یک کلیت معنایی به نام گفتمان می‌شود. مفصل‌بندی مانند به‌کار بردن مصالح (دال‌های شناور) در یک سازه (گفتمان) است که باعث به‌وجود آمدن ارتباط بین اجزای مختلف یک گفتمان می‌شود. در پژوهش حاضر، عناصری مانند ملیت، قومیت، نژاد و زبان در ارتباط با هم قرار می‌گیرند و مفصل‌بندی می‌شوند.

- **دال مرکزی:** اهمیت دال‌های موجود در گفتمان‌ها به یک اندازه نیست، بلکه همواره یکی از آن‌ها به‌عنوان مهم‌ترین دال در درون گفتمان خودنمایی می‌کند؛ دالی که سایر دال‌ها در حول محور آن جمع می‌شوند به سبب اهمیت بالای آن، دال مرکزی نامیده می‌شود. این دال همانند عمود خیمه است که با کشیدن آن، کل خیمه فرو می‌ریزد (کسرابی و پوزش شیرازی، ۱۳۸۸: ۳۴۴). دال مرکزی در همه‌ی گفتمان‌ها وجود دارد و هسته‌ی مرکزی آن را شکل می‌دهد. نیروی جاذبه این هسته، سایر نشانه‌ها را به خود جذب می‌کند. مفهوم «ملت» دال مرکزی گفتمان ناسیونالیسم است.

- **دال شناور:** دال‌های کم‌اهمیت‌تر از دال مرکزی که حول محور آن جمع و مفصل‌بندی می‌شوند دال شناور نام دارند. دال‌های شناور، مفاهیم و نشانه‌هایی هستند که گفتمان‌های مختلف در تلاش برای معنا بخشیدن به آن‌ها هستند. علت شناور نامیدن این دال‌ها، غیر ثابت بودن مدلول آن‌ها در گفتمان‌های مختلف است. به‌عنوان مثال، چیزی به نام «سنگ» می‌تواند در زمینه‌های مختلف، معانی گوناگونی به خود بگیرد. می‌تواند به‌عنوان یک مصالح ساختمانی در معماری مورد توجه قرار گیرد یا اینکه به‌عنوان یک جسم پرتاب‌شونده در جنگ باشد و یا اینکه به‌عنوان یک اکتشاف تاریخی در باستان‌شناسی تصور شود. تمام معانی و هویت‌هایی که سنگ به خود می‌گیرد، به نوع گفتمان و شرایطی بستگی دارد که به آن معنا یا هستی می‌بخشد (مارش و استوکر، ۱۳۹۰: ۲۰۱). دال‌های شناوری که در حوزه گفتمانگی قرار دارند و هنوز در یک گفتمان مفصل‌بندی نشده‌اند، «عنصر» نامیده می‌شوند. عناصری که حول محور دال مرکزی قرار گرفته و تثبیت می‌شوند «وقته» نام دارند (کسرابی و پوزش شیرازی، ۱۳۸۸: ۳۴۵).

- **هژمونی:** در هر جامعه‌ای تعدادی از گفتمان‌ها در حال نزاع و رقابت با یکدیگر هستند؛ در این میان، تنها یکی از آن‌ها بر دیگری یا دیگران مستولی شده و خصلت هژمونیک می‌یابد؛ بنابراین، اگر بر سر معنای خاصی برای یک دال در جامعه اجماع حاصل شود و افکار عمومی معنای مشخصی را برای آن هرچند به‌طور موقت بپذیرد و تثبیت نماید، آن گفتمان هژمونیک است. با هژمونیک شدن دال‌های یک گفتمان تمام آن گفتمان هژمونی می‌یابد (کسرابی و پوزش شیرازی، ۱۳۸۸: ۳۵۰).

- **دال تهی:** به زبان ساده می‌توان دال تهی را به خلأ در یک گفتمان و عدم توجه آن به یک عنصر یا مفهوم تعبیر کرد. دال خالی سرآغاز ایجاد گفتمان‌های جدید است؛ چراکه مفصل‌بندی گفتمان جدید حول محور دال تهی در «گفتمان بی‌قرار» انجام می‌شود؛ در این شرایط است که دال تهی به دال مرکزی تبدیل می‌شود. در گفتمان‌ها همواره برخی از معانی وجود دارند که اگر در یک مفصل‌بندی خاص جا بگیرند، ممکن است ساختار گفتمان را با چالش روبه‌رو کنند (یورگنسن و فیلیپس، ۱۳۸۹: ۶۱). اگر گفتمان مسلط بتواند خلأ یا خلأهای موجود در گفتمانش را پر کند، ادامه‌ی حیات خود را تضمین کرده است و در غیر این صورت، گفتمان رقیب از دال‌های تهی تصویری آرمانی در ذهن مردم (به‌عنوان سوژه) ایجاد می‌کند و به گفتمان مسلط تبدیل می‌شود.

- **ضدیت‌ها، غیریت‌ها و هم‌ارزی:** فهم یک گفتمان بدون توجه به ضد آن ناممکن است. هر گفتمانی تنها در ضدیت و غیریت‌سازی با گفتمان یا گفتمان‌های رقیب موجودیت می‌یابد؛ در واقع، یکی از شرایط امکان گفتمان، وجود «غیر» یا «ضد» است (مارش و استوکر، ۱۳۹۰: ۲۰۵). برخلاف مفهوم ضدیت، در هم‌ارزی، مفاهیم، معانی رقیب و متفاوت را از دست می‌دهند و در معنایی که توسط گفتمان ایجاد می‌شود، قرار می‌گیرند. البته باید توجه داشت که هم‌ارزی هرگز به حذف کامل تفاوت‌ها نمی‌انجامد و همواره امکان بروز تفاوت‌ها و خروج یک مفهوم از زنجیره هم‌ارزی وجود دارد.

- **رقابت:** در تحلیل گفتمان، مبارزه برای دستیابی به هژمونی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. گفتمان‌ها همواره تلاش می‌کنند تا «دیگری» را به حاشیه برانند و «خود» را برجسته کرده، به موقعیت هژمون برسند؛ اما این عمل هرچقدر هم شدید باشد قادر به حذف کامل رقیب از صحنه‌ی رقابت نیست؛ بنابراین، هر لحظه امکان بازسازی گفتمان رقیب وجود دارد. به همین دلیل نباید در رقابت‌های گفتمانی افراط کرد؛ زیرا سرکوب خشن گفتمان دیگر موجب رادیکال شدن آن خواهد شد (کسرابی و پوزش شیرازی، ۱۳۸۸: ۳۴۹).

- **قابلیت دسترسی و اعتبار:** چنانچه یک گفتمان خاص بتواند نویدبخش نظامی خاص در میان بی‌نظمی‌ها باشد، قطعاً مورد استقبال قرار می‌گیرد، موقعیت آن تثبیت می‌شود و بر گفتمان‌های رقیب استیلا می‌یابد. امکان پیروزی یک گفتمان به دلیل ویژگی‌های ذاتی آن نیست، بلکه به دلیل آن است که گفتمان تنها نظم موجود در دنیای نامنظم است (سعید، ۱۳۷۹: ۸۷). شرط دیگر استیلا، قابلیت اعتبار آن است؛ یعنی اصول ارائه‌شده در گفتمان نباید با اصول اساسی جامعه در تعارض باشد (سعید، ۱۳۷۹: ۶۶).



تعریف مفاهیم

با وجود اینکه پژوهش‌های ارزشمندی درباره ناسیونالیسم و قومیت انجام گرفته است؛ اما از همان ابتدا با پیچیدگی و ابهام در تعریف دقیق واژگان روبه‌رو شده‌اند. بخش عمده‌ای از این ابهام به دلیل ماهیت پیچیده اصطلاحات و مفاهیم در علوم انسانی است که برخلاف علوم طبیعی، از تعریف دقیقی برخوردار نیستند. البته بخش دیگر آن به این دلیل است که خاستگاه اولیه آن‌ها غالباً جوامع اروپایی و غربی بوده و بعدها به جوامع غیر اروپایی و شرقی با آداب و رسوم و فرهنگ متفاوت تعمیم داده شده است (احمدی، ۱۳۷۸: ۴۳). ابهام معنایی در دو اصطلاح ناسیونالیسم و قومیت هنگامی تشدید شد که آن‌ها را در اصطلاح ناسیونالیسم قومی ادغام کردند؛ در واقع، هنوز ابهام موجود در دو واژه قومیت و ناسیونالیسم برطرف نشده بود که برخی از پژوهشگران آن دو را با هم ترکیب کرده و به ابهام معنایی آن‌ها افزودند. واکر کونور اولین کسی بود که با ترکیب دو مفهوم ناسیونالیسم و قومیت، واژه ناسیونالیسم قومی را ساخت و در تحقیقات خود از آن استفاده کرد. از نظر کونور، ملیت با قومیت یکی بود و ملت را همان گروه قومی در نظر می‌گرفت. او در مقاله‌ای با عنوان «ملت یک ملت است، یک دولت است، یک گروه قومی است و یک...» (کونور، ۱۹۹۴: ۹۰)، وجود دولت ملی را رد کرد و ملت را مترادف با قوم و گروه‌های قومی دانست. از نظر کونور، اشتباه بنیادین اندیشمندان برابر دانستن ناسیونالیسم با وفاداری به حکومت‌ها بود؛ در حالی که اصل بر وفاداری به یک ملت یا گروه قومی است (کونور، ۱۹۹۴: ۹۱).

همین وضع در مورد دو اصطلاح ناسیونالیسم و قومیت به صورت جداگانه نیز صادق است. مفهوم قومیت از واژه یونانی «Ethnos» به معنای ملت (معادل گروهی با تبار مشترک) مشتق شده است. همراه با این اشتقاق، توافق کلی در این خصوص به وجود آمد که یک گروه قومی به یک چهارچوب اصلی انسانی (و نه یک گروه فرعی) اشاره دارد؛ اما جامعه‌شناسان امریکایی گروه قومی را در خصوص گروهی با یک سنت فرهنگی مشترک و نوعی هویت که به عنوان یک گروه فرعی در جامعه بزرگ‌تر وجود دارد، مورد استفاده قرار دادند (هاچینسون و اسمیت، ۱۴۰۰: ۷۸). این تعریف، گروه قومی را در کنار اقلیت قرار می‌دهد و در عمل، از آن درباره هر اقلیت دینی، زبانی و دیگر اقلیت‌های موجود در ایالات متحده استفاده می‌کند. مردم‌شناسان، قوم‌شناسان و محققانی که در حوزه مطالعات مقایسه‌ای جهانی مشغول هستند، بیشتر از اصطلاحات قومیت و گروه‌های قومی به معنای خالص آن که به حس هم‌تباری مربوط است استفاده می‌کنند.

با این حال، همان‌گونه که گفته شد، هرگز اجماعی بر سر معنای قومیت وجود نداشته است. حمید احمدی معتقد است: «دلیل عمده دشواری‌های تعریف آن است که واژه قومیت در علوم اجتماعی واژه‌ای نسبتاً جدید است و مفهوم این واژه همراه با گسترش حیطه مطالعات تغییر یافته است. تعریف ارائه‌شده برای قومیت یا گروه قومی در اواخر قرن نوزدهم معیارهایی به دست می‌دهد که با معیارهای تعریف این واژه در نیمه دوم قرن بیستم متفاوت است (احمدی، ۱۳۷۸: ۲۹). این معیارها در دوره‌ای به یک معیار فرهنگی بدل می‌شود و در دوره‌ی دیگر رنگ و بوی نژادی و یا حتی مذهبی به خود می‌گیرد. چنین به نظر می‌آید که تعداد و نوع ویژگی‌های در نظر گرفته‌شده برای تعریف قومیت یا گروه قومی به هدف پژوهشگر در استفاده از آن تعریف بستگی دارد. از آنجاکه پژوهشگران با اهداف متعددی به تعریف قومیت و پژوهش در اطراف آن می‌پردازند، با انبوهی از تعاریف و با ویژگی‌های متعدد سروکار داریم.

عدم شفافیت و ابهام در تعریف ملت و ملی‌گرایی نیز کمتر از قومیت و گروه‌های قومی نیست. بسیاری برخلاف واکر کونور، بر این باورند که زمانی هویت ملی شکل گرفت و واژه «nation» یا همان ملت به معنای امروزی پدید آمد که مردم توانستند از مفهوم قومیت بالاتر بروند و به مفهوم ملت برسند؛ البته تفکیک این دو مفهوم کار بسیار دشواری است. در قرن هجدهم میلادی، واژه ملت صرفاً به معنای دولت (از نظر حکومت‌شوندگان و نه حکومت‌کنندگان) معنا شد (هاچینسون و اسمیت، ۱۴۰۰: ۳۶۰). واژه «nation» یا ملت از رنسانس به بعد به این معنا دست یافت. پیش‌ازین، واژه nation از ریشه لاتینی «natio» به معنای زاده شدن در فرانسه کهن به صورت «nacion» به معنای نژاد به کار می‌رفته است.

با پیدایش جنبش مشروطیت، مفهوم ملت در قالب متون سیاسی جدید، در ادبیات سیاسی ایرانیان وارد شد. مفهومی که این کلمه در قرآن کریم دارد با مفهومی که امروزه مصطلح فارسی‌زبانان است و کلمه ملیت را از آن گرفته‌اند متفاوت است. ملت در اصطلاح قرآن به معنی راه و روش و طریقه‌ای است که از طرف یک رهبر الهی بر مردم عرضه شده است. مثلاً می‌فرماید: «مَلَّةٌ أُولَئِكَمُ إِبرَاهِيمَ» یعنی راه و روش پدر شما ابراهیم؛ همچنین، می‌فرماید: «مَلَّةٌ إِبرَاهِيمَ حَنِيفًا»؛ پس از نظر قرآن، یک مجموعه فکری و علمی و یک روشی که مردم باید طبق آن عمل کنند، ملت نامیده می‌شود. کلمه «ملت» با کلمه «مکتب» در اصطلاح جدید مترادف است و در اصطلاح امروز، فارسی این کلمه به کلی مفهوم مغایری با مفهوم اصلی خود پیدا کرده است. معادل عربی آنچه امروزه توسط فارسی‌زبانان به عنوان ملت خوانده می‌شود، مفهوم «قوم» یا «شعب» است (مطهری، بی تا: ۵۴).



لیاگرین فلد معتقد است: «علت ناکامی و شکست همیشگی پژوهشگران در تعریف مفهوم ناسیونالیسم، منبع فرار و پیچیده‌ی آن است؛ درحالی‌که پژوهشگران با یک نگاه اثبات‌گرایانه، بیهوده می‌کوشند تا این مفهوم را به کمک یک یا چند عامل عینی تعریف کنند» (هاچینسون و اسمیت، ۱۴۰۰: ۲۵۳). به‌رغم اهمیت ناسیونالیسم و ناسیونالیسم قومی در تاریخ مدرن، اتفاق نظری درباره ماهیت آن‌ها وجود ندارد و همچون بسیاری از مفاهیم موجود در علوم انسانی، تلاش برای ارائه تعریفی جامع از آن‌ها بی‌نتیجه است. در پژوهش حاضر نیز مقصود، تعریف دقیق واژه‌ها نیست؛ چراکه برخلاف ادعای مکتب اثبات‌گرایی این کار نشدنی است. به قول فلاسفه، این نقص مربوط به «قابلیت قابل است نه فاعلیت فاعل».

در پایان، بیان یک جمله از والتر بجت خالی از لطف نیست. او قرن نوزدهم را قرن ملت‌سازی می‌داند؛ اما با همان عقل سلیم معمولی‌اش می‌گفت: «اگر نپرسید می‌دانیم چیست؛ اما نمی‌توانیم بی‌درنگ تبیین یا تعریفش کنیم» (بجت، ۱۸۸۷: ۲۱).

دوگانه‌سازی هویت ایرانی و کردی

منابع تاریخی دست اول درباره تاریخ کردستان حاکی از آن است که کردها نه تنها حکومت مرکزی ایران را به‌عنوان «دیگری» در نظر نمی‌گرفته‌اند، بلکه با قرار دادن خود در جایگاه «ما»ی ایرانی، همواره نسبت به استقلال و تمامیت ارضی کشور حساسیت نشان داده‌اند. البته شایان ذکر است که منظور از عدم دوگانگی هویت کرد و ایرانی به معنی اطاعت مطلق امرای کرد از حکومت مرکزی نیست. تاریخ بشر مملو از طغیان و سرکشی (برحق یا ناحق) حاکمان محلی بر علیه حکومت مرکزی است و حاکمان محلی کردستان نیز از این قاعده مستثنی نیستند. همچنین، منظور از یگانگی هویت‌های قومی در یک هویت کلان ملی، عدم توجه به هویت قومی و نژادی کردها توسط حکومت مرکزی نیست. منظور از یگانگی و عدم دوگانگی، صرفاً مطرح نبودن تفاوت‌های قومی، نژادی و زبانی به‌عنوان مبنایی برای تعریف هویت «خود» کردی در مقابل «دیگری» ایرانی است. در این راستا، پژوهش حاضر به سه دوره کلی تقسیم می‌شود. اولین دوره، قبل از جنگ جهانی اول است؛ یعنی دوره‌ای که هویت کردی و ایرانی یکدیگر را به‌عنوان «دیگری» در نظر نمی‌گرفتند و خود را به‌عنوان «ما» در مقابل بیگانگان یا همان «دیگری» قرار می‌دادند. دومین دوره، حکومت پهلوی اول را شامل می‌شود که در آن، گفتمان ناسیونالیسم ایرانی با دال مرکزی نژاد آریایی، که برآمده از

مطالعات شرق‌شناسانه است، مفصل‌بندی می‌شود. سومین دوره نیز سال‌های پس از جنگ جهانی دوم و سقوط پهلوی اول را دربرمی‌گیرد. در این دوره ناسیونالیست‌های کرد عنصر قومیت کرد را به‌عنوان دال خالی گفتمان ناسیونالیسم ایرانی برجسته کرده و به‌عنوان دال مرکزی گفتمان ناسیونالیسم کردی مورد استفاده قرار می‌دهند. در ادامه، با ارائه شواهد تاریخی، روند دوگانه‌سازی هویت کردی و ایرانی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

ویژگی بارز آثار و کتب تاریخی مورخان کرد

درباره تاریخ کردستان آثار ارزشمندی نگارش یافته است که هر یک گویای نوع روابط بین حاکمان محلی کردستان با حکومت مرکزی است. این آثار در ادامه ذکر می‌شوند.

- شرفنامه قدیمی‌ترین منبع تاریخ کردهاست که در سال ۱۰۰۵ ه.ق توسط یک مورخ کرد به نام امیرشرف خان بدلیسی، به خط و زبان فارسی تألیف شده است. شرفنامه علاوه بر نقل وقایع تاریخی کردستان، اطلاعات ارزشمندی درباره حکومت حاکمان کرد، وضعیت جغرافیایی مناطق کردنشین، دستگاه دیوانی و غیره ارائه می‌دهد.

- کتاب *زبده‌التواریخ سنندجی در تاریخ کردستان* نوشته ملا محمد شریف قاضی دیگر اثر مربوط به تاریخ کردستان است که نگارش آن در تاریخ ۱۲۱۵ ه.ق. به پایان رسیده است. حدود یک‌سوم *زبده‌التواریخ* به حکومت والیان کردستان یعنی اردلان‌ها مربوط می‌شود.

- *لب‌التواریخ* کتاب تاریخی دیگری است که در سال ۱۲۴۹ ه.ق. توسط خسروین منوچهر اردلان مشهور به مصنف نگارش یافته است. این کتاب بر مبنای اطلاعات موجود در کتاب *شرفنامه* بدلیسی به همراه دیده‌ها و شنیده‌های نویسنده تنظیم شده است.

- *تاریخ اردلان* نوشته ماه شرف خانم متخلص به مستوره هم یکی دیگر از کتب تاریخی در مورد تاریخ کردستان است. او که خود همسر یکی از والیان اردلان به نام خسروخان دوم بوده است، اطلاعات تاریخی ارزشمندی در مورد حاکمان محلی کردستان ارائه می‌دهد.

- کتاب *حدیقه ناصریه و مرآت الظفر* نوشته علی‌اکبر وقایع‌نگار کردستانی هم که عمدتاً با استفاده از کتاب *تاریخ اردلان* مستوره نگارش یافته است، از جمله آثاری است که مطالب ارزشمندی برای پژوهش درباره تاریخ کردستان ارائه می‌دهد.

- «*تحفه ناصری: در تاریخ و جغرافیای کردستان*» نوشته میرزا شکرالله سنندجی هم کتابی است که تقریباً در سبک و سیاق *حدیقه ناصری* نگارش یافته است و به تاریخ کردستان و به‌ویژه ولایت والیان اردلان و حاکمان محلی پس از اردلان‌ها می‌پردازد.



- علاوه بر آثار یادشده، کتاب *تاریخ کرد و کردستان* نوشته شیخ مردوخ کردستانی هم اطلاعات ارزشمندی برای شناخت تاریخ کردستان ارائه می‌دهد. این کتاب با استفاده از مطالب کتب مذکور، تاریخ کرد و کردستان را به تفصیل بیان کرده است. این منابع که بیشتر توسط کردها نگارش یافته است، چند ویژگی مشترک دارند؛ نخست، وقایع تاریخی کردستان به زبان و خط فارسی ثبت و ضبط شده و مورخان کرد در نگارش تاریخ مربوط به کردستان از همان سبک نگارشی مرسوم در دوره‌های ادبی ایران بهره گرفته‌اند؛ دوم، هیچ یک از آن‌ها زبان را به عنوان منبع ایجاد هویت برای کردها در نظر نگرفته‌اند. سوم، خواننده با مطالعه این آثار به این نتیجه می‌رسد که در هیچ دوره‌ای از تاریخ (قبل از جنگ جهانی دوم)، حکومتی بر مبنای زبان کردی یا نژاد کرد شکل نگرفته است. چهارم، خواننده هنگام مطالعه این آثار به هیچ وجه متوجه دوگانگی هویت کردها و ایرانی‌ها نمی‌شود و همواره آن‌ها را همدرد، همدوش و همقدم تجسم می‌کند.

رابطه کردها با حکومت مرکزی قبل از جنگ جهانی اول

شواهد تاریخی حاکی از همدردی، اشتراک و یگانگی کردها و دیگر اقوام ایرانی در طول تاریخ چندین هزارساله این کشور است. آن‌ها در برهه‌های مختلف تاریخی تکیه‌گاه امنی برای یکدیگر بوده و با هم به مبارزه علیه بیگانگان و سلطه خارجی برخاسته‌اند. شیخ مردوخ کردستانی در این مورد می‌نویسد: «کرد و پارس ... جزء لاینفک همدیگر محسوب بوده‌اند. هر وقت که کرد اقتدار داشته، پارس هم تابع او بوده است (حکومت گوتی، کاسی، کیان و ماد) و هر زمان که پارس مقتدر شده، کرد نیز مطیع او بوده است (حکومت پیشدادی، هخامنشی و ساسانی) و هر موقع هم که از یکدیگر منفک شده‌اند یعنی یکی از ایشان تحت استیلای غیر درآمده، باز هر دو درصدد بوده‌اند که دوباره به هم وصل شوند (دوره تسلط کلد، آشور، عمالقه و غیره) (مردوخ کردستانی، ۱۳۹۵: ۴۷).

اشاره به تاریخ کهنی که پارس و کرد به عنوان «ما» در کنار یکدیگر بوده‌اند از حوصله بحث خارج است. ضمن اینکه کردها برای حفظ تمامیت ارضی و استقلال ایران تنها با پارس‌ها، که اشتراک زبانی و مذهبی داشته‌اند، متحد نشده‌اند؛ بلکه این هدف، آن‌ها را با هر قومیت و نژادی که در راه اعتلای ایران می‌کوشیده، متحد ساخته است و اهمیت مفاهیمی همچون نژاد، قومیت، زبان یا مذهب را به حاشیه برده است.

شیخ علی‌خان زنگنه یکی از کردهایی است که در دوران شاه سلیمان صفوی ترک‌زبان به مدت بیست سال به صدر اعظمی برگزیده شده است. مشهور است که او

بسیار وطن‌دوست بوده و در مقابل بیگانگان بسیار خصمانه و با نگاهی بدبینانه رفتار می‌کرده است. انگلبرت کمپفر، طیب و جهانگرد آلمانی، شخصیت او را این‌گونه توصیف می‌کند: «او مردی است دین‌دار، خداترس و پرهیزگار، فقط یک زن دارد و از عیش و ولنگاری بیزار است. شمی قوی برای عدالت دارد و رشوه نمی‌گیرد» (کمپفر، ۱۳۶۳: ۸۳). شیخ‌علی‌خان برای پیشرفت و آبادانی مملکت تلاش بسیاری کرده و این هدف را معیار تشخیص دوست از دشمن می‌دانسته است. او در کار اضافه کردن مالیات‌ها برای خزانه سلطنتی آن‌قدر سختگیر بوده است که این موضوع به یک ضرب‌المثل کردی تبدیل می‌شود که «شا به خشی، شیخعه لیخان نیه به خشی» یعنی «شاه بخشیده ولی شیخ‌علی‌خان نمی‌بخشد». این سختگیری در مقابل بیگانگان بسیار شدیدتر بوده است. ژان شاردن، جهانگرد و جواهرفروش فرانسوی درباره شخصیت او این‌چنین می‌نویسد: «شیخ‌علی‌خان نسبت به مسیحیان و اروپاییان بسیار خصومت داشت و از طرف دیگر، فسادناپذیر بود؛ به طوری که زیر بار هیچ‌گونه توصیه و تحفه و هدیه و رشوه‌ای نمی‌رفت. این صدراعظم در دوره صدارت خودش جز افزایش ثروت مملکت و مخدوم خویش منظوری نداشت» (شاردن، ۱۳۳۶، ج ۳: ۱۰۴).

کریم‌خان زند هم که یکی از پادشاهان مشهور و خوش‌نام ایرانی بوده است، از میان کردها برخاسته و تمام عمر خود را در جهت استقلال مملکت و پیشرفت و اعتلای آن مصروف داشته است. شواهد تاریخی حاکی از آن است که برخورد کریم‌خان با کشورهای اروپایی همواره با بدگمانی و سوءظن شدید همراه بوده و آن‌ها را به چشم «دیگری» می‌نگریسته است. نفوذ گسترده کمپانی هند شرقی در هندوستان و استعمار آن کشور توسط انگلستان و تصرف بخش‌های مهمی از خاک عثمانی توسط روسیه و دیگر کشورهای اروپایی، کریم‌خان را به شدت نسبت به نفوذ بیگانگان در کشور نگران ساخته بود. تمام هم‌وغم او در حوزه سیاست خارجی در حفظ کشور از تجاوز بیگانگان خلاصه می‌شد. مثلاً هنگامی که فرستاده‌ی عثمانی به دربار زندیه می‌رود و آن‌ها را از نگرانی عثمانی‌ها نسبت به نفوذ روسیه به خاک عثمانی و از طریق بادکوبه و رشت ابراز می‌دارد، کریم‌خان خطاب به صدراعظم خود میرزا جعفرخان زند می‌گوید: «به فتح‌علی‌خان قبه و هدایت‌الله‌خان رشتی فرمانی بنویس که حدود خود را محافظت نمایند و از کار روس واقف و باخبر باشند و با ایشان محاربه کنند و دمار از ایشان برآورند و اگر محتاج به امداد و اعانت هستند به ما بنویسند تا از برای ایشان سپاه و لشکر و سیم و زر بفرستیم» (آصف، ۱۳۵۷: ۳۶۷).



حساسیت کریم خان به حفظ ایران از سلطه خارجی تاحدی بوده که وقتی فرستاده انگلستان به قصد روابط تجاری وارد دربار زندیه می شود و آن‌ها را به استفاده از نفایس فرنگ و امتعه و اقمشه و ظروف و آلات آن دیار دعوت می کند، کریم خان زند خطاب به وزیران خود می گوید: «می خواهند به ریشخند و لطایف الحیل پادشاهی ایران را مالک و متصرف گردند. چنان که ممالک هندوستان را به خدعه و مکر و تزویر و نیرنگ و حيله به چنگ آورده اند... ما ریشخند فرنگی به ریش خود نمی پذیریم و اهل ایران را به هیچ وجه من الوجوه احتیاجی به امتعه و اقمشه و اشیای فرنگی نیست» (آصف، ۱۳۵۷: ۳۸۳).

عزیزخان مگری که یک دولتمرد کرد اهل سنت بوده است، نمونه دیگر حضور کردها در عرصه دفاع از کشور در مقابل «دیگری»های متعدد خارجی است. او بیش از سی سال یعنی از اواسط حکومت محمدشاه قاجار تا اواسط حکومت ناصرالدین شاه در حاکمیت حضور می یابد (وقایع نگار کردستانی، ۱۳۸۱: ۱۲۰). لیاقت، کاردانی و دلسوزی عزیزخان نسبت به وطن باعث می شود تا میرزا تقی خان امیرکبیر او را به سوی خود بخواند و در نامه ای به او بنویسد: «عزیزا بیا تا عزیزت کنم» (اقبال آشتیانی، ۱۳۲۶: ۴۴)؛ به این ترتیب، او به عنوان آجودان باشی لشکر ایران منصوب می شود. ادوارد ایستویک، کاردار سفارت انگلیس، عزیزخان را این گونه توصیف می کند: «سردار کل یکی از خدمتگزاران پیر و قدیمی دولت ایران است... میرزا تقی خان وزیر، مشهور به علت کفایت، او را سمت آجودان باشی داد و بعد سردار کل یعنی فرمانده کل قوا شد و در ایام جنگ ما با ایران همین سمت را داشت» (اقبال آشتیانی، ۱۳۲۶: ۵۹).

سیاست مبتنی بر عقلانیت و تنش زدایی عزیزخان مهم ترین عامل در ایجاد همدلی کردها با حکومت قاجار و دفاع پرشور آنان از مرزهای ایران در مقابل تجاوز و تعدی عثمانی ها و دیگر کشورهای خارجی بود. دفاع کردها از ایران تنها در مقابله با بیگانگان و کشورهای خارجی خلاصه نمی شود، بلکه آن‌ها در تأمین امنیت داخلی و یکپارچگی کشور نیز نقش مهمی داشته اند. مصادف با شکست رقیبان و تسلط آقا محمدخان قاجار بر ایران، خسروخان اردلان والی کردستان بوده است. او به تازگی ملایر، ریگرد، تویسرکان، کزاز، فراهان و گلپایگان را فتح کرده و روزبه روز بر قدرت خود می افزوده است. تاجایی که فردی به نام میرزا احمد وزیر به او پیشنهاد می کند که بیرق سلطنت برافراشته و خطبه و سکه را به نام خود زینت دهد؛ اما خسروخان تمامی اسیران آن ولایات را با جواهرات گرانبهای سلطنتی و توپخانه و زنبورک خانه به همراه عریضه ای چاکرانه برای آقا محمدخان می فرستد. آقا محمدخان پس از مشاهده عریضه و هدایا و مژده شکست

دشمنان و یافتن متحدی همانند خسروخان، با تحسین و احترام کامل فرستاده خان اردلان را با هدایایی گران‌بها به نزدش عودت می‌دهد (مردوخ کردستانی، ۱۳۹۵: ۳۳۶).

همراهی حاکمان کرد اردلان با حکومت مرکزی تاحدی بوده است که وقتی برخی طوایف خوزستان علیه آقامحمدخان طغیان می‌کنند، او لطفعلی خان اردلان، عموی خسروخان را برای تنبیه و تأدیب شورشگران و اعاده نظم آن منطقه انتخاب می‌کند. لطفعلی خان ضمن لشکرکشی به خوزستان، سرکشان را دستگیر می‌کند، پیشکش و غنایم فراوانی را به دربار شاه قاجار می‌فرستد و خود به کردستان بازمی‌گردد (سنندجی، ۱۳۷۵: ۱۷۴؛ اردلان: ۱۳۵۶: ۷۹). بعدها هم حسن‌علی خان، فرزند لطفعلی خان با سپاه اردلان برای تنبیه والی هویزه که بنای طغیان گذاشته بود عازم آن منطقه می‌شود. او پس از رسیدن به محل مأموریت، بدون جنگ و ستیز، والی را با حسن‌تدبیر مطیع حکومت مرکزی می‌کند و او را با رؤسا و مشایخ آنجا به دربار شاه قاجار می‌برد (اردلان، ۱۳۵۶: ۸۱؛ قاضی، ۱۳۷۹: ۸۶).

مراودات سیاسی و نظامی حکومت مرکزی با والیان اردلان در دوره فرزند خسروخان یعنی امان‌الله خان بزرگ، به عالی‌ترین حد خود رسید. تاجایی که این روابط به چندین پیوند سببی و خانوادگی نیز منجر شد. در دوره امان‌الله خان، کردها همچون گذشته در رقابت قاجارها و عثمانی نقش مؤثری ایفا کردند و حضور پررنگی در پیشبرد سیاست‌های قاجاریه در کردستان غربی داشتند. نظر به اینکه عثمانی‌ها از نیم قرن پیش، سیاست گسترش و تقویت نفوذ خود را در ولایات دور از پایتخت پیگیری می‌کردند، این سیاست به‌هیچ‌وجه موردپسند بابان‌ها به‌عنوان حاکمان محلی کردستان غربی، یعنی شهرزور و سلیمانیه نبود و باعث اختلاف بین حاکم محلی بابان با پاشای بغداد و سلطان عثمانی می‌شد. در این میان، قاجارها تنها با همکاری اردلان‌ها، که در همسایگی عثمانی بودند، امکان استفاده از این شرایط را داشتند. بدین سبب، در آن دوره امان‌الله خان اردلان به کمک محمدعلی میرزا، شاهزاده قاجار رفت و جنگ بین اردوی ایران و عثمانی با پیروزی ایران خاتمه یافت (مردوخ کردستانی، ۱۳۹۵: ۳۴۶).

در سال ۱۲۸۴ ه.ق. شاهزاده حاج فرهاد میرزای معتمدالدوله، عموی ناصرالدین شاه به‌عنوان اولین والی قاجاری به حکومت کردستان منصوب شد و به حکومت اردلان‌ها در کردستان پایان داده شد. این موضوع بدون هیچ‌گونه واکنش منفی در آثار مورخان کرد انعکاس یافته است.^(۱) به اعتقاد نگارندگان، چنان‌که از سبک و سیاق نوشتاری کتب تاریخی مربوط به آن دوره نیز برداشت می‌شود، این سکوت و عدم اعتراض اردلان‌ها و به‌طورکلی، مردم کردستان و مورخان کرد به نصب یک شاهزاده قاجاری برای حکومت



در کردستان، بیش از آنکه ناشی از رقابت‌ها و درگیری‌های داخلی در کردستان باشد، به دلیل نوع نگاه کردها به این مسئله بوده است. این تحول نزد آن‌ها به‌عنوان یک تحول درون‌گفتمانی تلقی می‌شده تا یک تحول برون‌گفتمانی؛ تحولی «در» یک گفتمان نه «از» آن. در نگاه کردها، تغییر والی کردستان به‌عنوان تغییر در عنصری از عناصر فرعی بوده که اصول کلی حاکم بر گفتمان را تغییر نمی‌داده است.

اوضاع ایران در جنگ جهانی اول و واکنش کردها به آن

از اواخر دوره قاجار ضعف و فترتی که از مدت‌ها پیش دامنگیر دو امپراتوری ایران و عثمانی شده بود شدت گرفت. یکی از علل این نابسامانی، برجسته کردن تفاوت‌های دو امپراتوری و خلق «دیگری» کاذب به‌منظور ایجاد رقابت و دشمنی بین آن‌ها بود؛ همان سیاستی که بعدها در روابط کردها با حکومت مرکزی ایران و در قالب ناسیونالیسم ایرانی و قومی شاهد آن هستیم. با این تفاوت که در روابط ایران و عثمانی، مذهب به‌عنوان مبنای خلق «دیگری» در نظر گرفته شد ولی در گفتمان ناسیونالیسم ایرانی و قومی، نژاد و زبان مبنای قرار گرفت. به‌هرحال، مسئله ضعف و فترت دو امپراتوری با پیشرفت‌های سریع کشورهای اروپایی مصادف شد و در نهایت، به از بین رفتن قدرت آن‌ها، برهم خوردن موازنه قدرت و هژمونی اروپا انجامید. چنانچه در گذشته، کشورهای اروپایی سعی می‌کردند تا خود را در کنار یک قطب قدرت و بر علیه قطب دیگر قرار دهند، اکنون ضمن نادیده گرفتن نقش ایران و عثمانی در صحنه رقابت، تنها کشورهای اروپایی بودند که با یکدیگر بر سر تقسیم منافع حاصل از تصرف مناطق تحت حاکمیت دو امپراتوری، به پیکار برمی‌خواستند؛ بنابراین، در دوره قاجار و پس از آن، هر دو امپراتوری مورد تهاجم اروپایی‌ها قرار گرفتند. سرشت رقابت ایجاد می‌کرد که برای تضمین هژمونی اروپا، دو قطب دیگر تا حد امکان تضعیف شوند. از آن پس، کل تاریخ تحولات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خاورمیانه تحت تأثیر یک مسئله قرار داشت؛ رقابت قدرت‌های اروپایی برای به‌دست آوردن منافع بیشتر در منطقه خاورمیانه.

رقابت کشورهای اروپایی باعث وقوع جنگ جهانی اول شد. این جنگ، گذشته از خسارات سنگینی که متوجه امپراتوری عثمانی کرد و در نهایت نیز به تجزیه آن انجامید، در ایران باعث بروز بحران امنیت داخلی شد (مردوخ کردستانی، ۱۳۹۵: ۵۴۲). بحران امنیت داخلی فرصت مناسبی را برای اشرار فراهم کرد تا به غارت اموال مردم بپردازند^(۲) و ایلات غارتگر آدم کشتن را آب خوردن و اموال مردم را رزق خدادادی خود بدانند (کاظم‌زاده،

۱۳۶۴: ۴۲). این موضوع در کنار استعمار خارجی که در اشغال ایران توسط نیروهای روس و انگلیس تجلی یافت، ایران را با قحطی بزرگی روبه‌رو کرد (استوارات، ۱۳۷۰: ۱۲). طبق تحقیقات دکتر محمدقلی مجد در کتاب *قحطی بزرگ*، این قحطی حدود نیمی از جمعیت ایران را به کام مرگ فرستاد (مجد، ۱۳۸۷: ۲۱). اگر اصل بر آن است که روزهای سخت دوستان واقعی را معلوم می‌کند، قطعاً واکنش کردها به این اوضاع، خود دلیل محکمی بر اثبات این ادعاست که آن‌ها به‌عنوان دوستان واقعی، همواره خود را در میان «ما»ی ایرانی دیده و با دشمنان ایران به‌عنوان «دیگری» به مبارزه برخاسته‌اند.

هرچ‌ومرج و اوضاع نابسامان سیاسی در ایران باعث انجام کودتایی توسط سیدضیال‌الدین طباطبایی و رضاخان میرپنج در ۳ اسفند ۱۲۹۹ ه.ش. شد. در آن زمان، شخصی به نام شریف‌الدوله در سمت حاکم کردستان مشغول برقراری امنیت و برخورد با اشرار آن منطقه بود. پس از آنکه خیر دستگیری رجال و بزرگان در تهران و حاکمان در ولایات به او رسید، از ترس دستگیری استعفا داد. شیخ مردوخ کردستانی تلگرافی را به این مضمون برای سیدضیال‌الدین فرستاد: «در هنگامی که اصلاحات و انتظامات کردستان در نتیجه زحمات آقای شریف‌الدوله حکمران، دارد روبه‌تکامل می‌رود و اهالی به نعمت آسایش نائل شده‌اند، مستدعی است استعفای ایشان را قبول نفرموده، تأکید بفرمایند که با کمال دلگرمی و استظهار، به تکمیل نواقص و اتمام نواقص این سامان پردازد».

یک هفته بعد تلگراف ابقا و ادامه حکمرانی شریف‌الدوله و تشکر از حسن‌نیت و خیرخواهی شیخ مردوخ واصل شد (مردوخ کردستانی، ۱۳۹۵: ۵۵۱). بعدها که یکی از خوانین اردلان به نام عباس سردار رشید، در کردستان شورش کرد و به دلیل عدم همراهی او توسط دیگر خوانین کردستان اظهار ندامت کرد، با ارسال نامه‌ای از شیخ مردوخ پرسید که آیا صلاح است به دولت تسلیم شود؟ شیخ در جواب نوشت: «اطاعت اوامر دولت محتاج به استخاره و استشاره نیست، هرکه گریزد ز خراجات شاه، بارکش غول بیابان شود» (مردوخ کردستانی، ۱۳۹۵: ۵۶۱). هنگامی هم که صحبت انقراض سلطنت قاجاریه و تأسیس حکومت پهلوی به میان آمد، مردم کردستان به دو گروه تقسیم شدند. گروه اقلیت به رهبری سید عبدالعزیز شیخ‌الاسلام که طرفدار حمایت از قاجاریه بودند و گروه اکثریت به رهبری شیخ مردوخ که از انقراض حکومت قاجاریه و تأسیس حکومت پهلوی طرفداری می‌کردند. مقصود هیچ یک از دو گروه، دشمنی با حکومت مرکزی نبود، بلکه هریک به‌نوعی در فکر حفاظت از کیان وطن در مقابل ازهم‌گسیختگی و هرچ‌ومرج بوده‌اند. یکی تضعیف قاجارها را مساوی با



هرج و مرج کشور می‌دانست و با ارجاع به احکام مذهب شافعی به حرام بودن قیام علیه آن‌ها فتوا می‌داده است (مردوخ کردستانی، ۱۳۹۵: ۵۶۵) و دیگری حمایت از پهلوی‌ها را به معنی مرکزیت دادن به اداره کشور و یکپارچگی ایران در نظر می‌گرفته است (مردوخ کردستانی، ۱۳۹۵: ۵۷۳). هدف یکی بوده و راه دوتا؛ این دو گروه هدفی جز حفظ یکپارچگی و اقتدار کشور نداشته‌اند. همین هدف باعث شد تا آن‌ها با خوشحالی دمیدن صبح دولت پهلوی، پس از شام سیاه، دوره قاجار را به رضاشاه تبریک بگویند.

بنابراین، تلاش‌های رضاشاه پهلوی برای حفظ یکپارچگی ایران و تأمین رفاه و آسایش ایرانیان به شدت موردپسند مردم کردستان قرار گرفت؛ چراکه حکومت پهلوی همان هدفی را دنبال می‌کرد که مقصود اهالی کردستان بود. این موضوع در نگاه گفتمانی به «قابلیت دسترسی» تعبیر می‌شود؛ یعنی حکومت رضاشاه تنها ساخت منسجم در میان آن همه هرج و مرج به نظر می‌رسید؛ اما تحولات آینده که حاصل مطالعات و فعالیت‌های شرق‌شناسان بود، به گونه‌ای رقم خورد که حفظ اقلیت‌های قومی کشور، به‌ویژه کردها را در یک هویت منسجم ایرانی با مشکل مواجه کرد.

نقش شرق‌شناسان در تشکیل گفتمان ناسیونالیسم ایرانی

اقدامات ناسیونالیستی رضاشاه که برای حفظ امنیت و یکپارچگی کشور انجام می‌شد، موردقبول اقوام مختلف ایرانی به‌ویژه کردها قرار گرفت؛ اما هنگامی که این اقدامات به افراط‌گرایی کشیده شد و درصدد حذف کامل تفاوت‌های قومی برآمد، با مخالفت آن‌ها مواجه شد و در پی آن، جریان‌های مرکزگرایز و جدایی طلب شکل گرفت. این جریان‌ها با بهره‌گیری از اندیشه‌های شرق‌شناسان اروپایی، به‌ویژه آلمانی‌ها، شکل گرفته بود. برای نشان دادن نحوه شکل‌گیری گفتمان ناسیونالیسم ایرانی، بهتر است آن را در بستر تحولات تاریخی پس از قرن هجدهم میلادی بررسی کرد.

مطالعه دیگر فرهنگ‌ها از دوران باستان وجود داشته است؛ اما پس از پیشرفت‌های سریع اروپا در قرن هجدهم، حجم گسترده‌ای از مطالعات با هدف اذعان به مهتری غرب و کهنتری شرق انجام گرفت. ادوارد سعید در این مورد می‌نویسد: «شرق‌شناسی برای تعیین استراتژی خود همواره به صورت ثابتی بر این برتری موقعیت خویش، که در همه روابط، غربی‌ها را نسبت به شرق در موضع نسبتاً بالاتری قرار می‌دهد که هرگز دست بالای خویش در همه امور را از دست ندهند، تکیه می‌نماید» (سعید، ۱۳۹۵: ۲۳). استیلای خارق‌العاده اروپایی‌ها باعث شد تا دانشمندان، متفکران، میسیونرهای مذهبی،

تجار و حتی سربازان غربی بدون کمترین مقاومتی از ناحیه شرق و با عنوان دانش درباره شرق، در آنجا حضور یابند و به فعالیت پردازند. دسترسی آسان شرق‌شناسان به منابع و اسناد دست اول شرقی، باعث شکل‌دادن به تاریخ شرق براساس تجربیات تاریخی اروپایی‌ها شد (وزیری، ۲۰۱۳: ۱۰۹).

پژوهشگران اروپایی به‌گونه‌ای تاریخ و تمدن شرق را مورد مطالعه قرار دادند که کتب تاریخی شرقی را منسوخ و بی‌اهمیت جلوه دادند. آن‌ها تاریخ را از زاویه رشته‌های جدیدی مثل زبان‌شناسی، باستان‌شناسی و مردم‌شناسی به‌جای تاریخ از رونق افتاده قدیمی بررسی کردند. در زمینه مطالعات تاریخی، کتب بسیاری وجود داشت که حکومت‌های حاکم بر سرزمین ایران را از عباسیان و مغول‌ها گرفته تا صفویان و افشاریه و زندیه و قاجار بررسی می‌کردند. این کتب به تاریخ امپراتوری‌ها یا حکومت‌ها و گاهی هم به شخصیت‌های سیاسی مربوط می‌شد و هیچ کتابی به ایرانی‌ها به‌عنوان یک ملت متمایز نگاه نمی‌کرد. با ورود به قرن بیستم بود که نوع تاریخ‌نگاری ایرانیان تغییر کرد و تاریخ کشور با نگاه ناسیونالیستی نوشته شد؛ بنابراین، مهم‌ترین دستاورد مطالعات شرق‌شناسان، برجسته نمودن شکاف‌های قومی، نژادی و زبانی در تاریخ‌نگاری شرق و به‌ویژه در ایران بود. در نتیجه این مطالعات، مردم خاورمیانه از وجود ریشه‌های متمایز تمدنی خویش آگاه شدند (احمدی، ۱۳۷۸: ۳۵۶). هیبت و شکوه اروپایی‌ها چنان در دل مردمان شرقی نفوذ کرده بود که افکار و اندیشه‌های مأخوذ از آثار و کتب آن‌ها بدون هیچ‌گونه مقاومت یا انتقادی، همچون آیه‌های کتاب مقدس مورد قبول واقع شد.

برادران راولینسون از شرق‌شناسان انگلیسی بودند که نقش بسزایی در شناخت تاریخ ایران باستان داشتند. هنری راولینسون اولین کسی بود که توانست خط میخی را با بررسی کتیبه‌های بیستون بخواند. او همواره سرسختی، قدرت و شجاعت مردم ایران را که باعث برتری آن‌ها بر دیگر قبائل آریایی می‌شد، می‌ستود (راولینسون، ۱۸۴۶: ۴۰). برادر کوچک‌تر او یعنی جورج راولینسون به سبب نگارش تاریخ هفت پادشاهی بزرگ جهان شرق، شامل تاریخ ایلام، آشور، مادها، بابل، هخامنشی، اشکانی و ساسانی شهرت پیدا کرد. او همچون برادر خود، شاخه ایرانی نژاد آریایی را دارای کیفیت‌هایی می‌دانست که آن را بالاتر از دیگر نژادهای آسیای شرقی قرار می‌داد (راولینسون، ۱۸۷۳: ۳۴۷).

آلبرت اومستد امریکایی از دیگر شرق‌شناسانی است که به دلیل انجام پژوهش‌های گسترده در مورد ایران باستان به‌ویژه سلسله هخامنشی مورد توجه قرار گرفته است. به دلیل تلاش‌های گسترده او برای شناخت ایران باستان و آریایی نامیدن پارس‌ها می‌توان



او را وارث برادران راولینسون، به‌ویژه جورج دانست. معروف‌ترین کتاب او تاریخ امپراتوری پارس است که با به‌کارگیری واژگان «ایران» و «ایرانی» به‌جای «پارس»‌ها (اومستد، ۱۹۴۸: ۱۶) همانند راولینسون بر آریایی بودن پارس‌ها تأکید کرد.

زبان‌شناس مشهور دانمارکی، آرتور کریستنسن، دیگر شرق‌شناس تأثیرگذار است که نقش مهمی در مطالعات ایران باستان و به‌ویژه دوره ساسانیان داشته است. جدا از انبوه آثار منتشرشده او، کتاب *ایران در زمان ساسانیان* که به قول استاد رشید یاسمی «واسطه العقد سلسله تألیفات او» بود، نقش بی‌نظیری در ارائه تاریخ سلسله ساسانی در مفهوم ناسیونالیستی آن داشت. این کتاب به دلیل مطالب ارزشمندی که حاصل سی سال تلاش کریستنسن برای شناساندن تاریخ ساسانیان بود، موفقیت چشمگیری در محافل دانشگاهی به‌دست آورد. یکی از تازگی‌های این کتاب آن است که مؤلف اصطلاحات قدیمی را به شکلی آورده است که در کتب اوستایی و پهلوی دیده یا قواعد زبان‌های کهن چنان حکم می‌کرده است؛ مانند وهرام (بهرام)، وزرگ‌مهر (بزرگ‌مهر)، اوهرمزد (اهورامزدا)، میثرا (مهر)، کواذ (قباد)، ابهرویز (پرویز)، گنز واذ آورد (گنج بادآورده) و امثال آن (کریستنسن، ۱۳۹۰: ۶). او متون موجود در نقش رستم و دیگر نوشته‌های الواح متعلق به ماقبل اسلام را با یک دیدگاه ناسیونالیستی عرضه کرد.

اعتقاد به ویژگی‌های خوب نژاد آریایی در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، مفهوم نژادپرستانه‌تری به خود گرفت و درنهایت، در قالب نظریه «نژاد برتر» در ایدئولوژی نازی‌ها نمود یافت. نژاد برتر از اندیشه‌های یک مورخ فرانسوی به نام آرتور دوگوبینو گرفته شده بود که نژادها را به‌طور طبیعی به سه بخش سفید، سیاه و زرد تقسیم می‌کرد (دوگوبینو، ۱۹۱۵: ۱۴۶)؛ سیاه و زرد در مرتبه پست‌تر از سفیدها قرار داشتند (دوگوبینو، ۱۹۱۵: ۱۴۹). گرایشات نژادپرستانه در آثار برخی از اندیشمندان غربی به جایی رسید که حتی شکل سر و اسکلت انسان‌ها را دلیل بر برتری یک نژاد خاص در نظر گرفتند. آن‌ها با بررسی آثار برجا مانده از غارهای دوره سنگی، به این نتیجه رسیدند که برخی از مجموعه‌ها و استخوان‌های کشف‌شده به سران یا خانواده‌های بالاتر از توده‌های مردم تعلق دارند (ده‌لپوژ، ۱۸۹۹: ۳۴۱؛ دو گوبینو، ۱۹۱۵: ۱۴۱).

زمانی که جنگ جهانی اول بر پا شد و آلمان، اتریش و عثمانی در برابر روس و انگلیس و فرانسه قرار گرفتند، بسیاری از مطبوعات از اتحاد مثلث (آلمان، اتریش - مجارستان و عثمانی) طرفداری کردند تا شاید از این طریق به مداخلات روزافزون دولت‌های روس و انگلیس که طی سال‌های دراز بر آن‌ها تحمیل شده بود اندکی

تخفیف و آسایش بخشند. در این میان، مأموران زبردست آلمانی از این موقعیت استفاده کردند و روزنامه‌ها را به خود نزدیک‌تر ساختند (محیط طباطبایی، ۱۳۷۵: ۲۰۱).

با به قدرت رسیدن هیتلر در آلمان و بالا گرفتن بحث برتری نژادی آریایی‌ها، این موضوع در ایران نیز توسط افراد حامی آلمان تبلیغ شد. در این میان، عبدالرحمن سیف آزاد با جدیت تمام یگانگی نژاد ایرانی با آلمانی را تبلیغ می‌کرد. او که هوادار سرسخت نازی‌ها بود، در سال ۱۳۱۱ ه.ش. مجله *نامه ایران باستان* را منتشر کرد. برخی معتقدند که این هفته‌نامه با نظارت مستقیم وزارت تبلیغات آلمان منتشر می‌شد و سردبیر واقعی‌اش ماژور فون ویبران، از رهبران حزب نازی بود (ضیاء‌ابراهیمی، ۱۳۹۸: ۲۳۲). این موضوع را می‌توان با آگهی‌های متعدد شرکت‌های آلمانی از جمله «زیمنس - شوکرت» نیز اثبات کرد. صرف‌نظر از وابستگی یا عدم وابستگی *نامه ایران باستان* به نازی‌ها، این نکته قابل‌انکار نیست که این مجله به ابزاری برای تبلیغ اندیشه نازی در ایران تبدیل شد.

این کارها صرفاً به‌منظور متقاعد کردن ایرانی‌ها نسبت به رسالت فرهنگی آلمان در ایران و اشتراک فرهنگی دو کشور در قالب نژاد آریایی انجام می‌گرفت. دولت آلمان حتی مدعی شد که نژاد آلمان یکی از شاخه‌های نژاد ایرانی است که اصلش در کرمان بوده و دلیلش هم تشابه محسوسی بود که بین تلفظ کلمه «کرمان» و «ژرمان» وجود داشت (لنزوسکی، ۱۳۵۶: ۱۷۰). این موضوع در شعر و ادبیات آن دوره نیز انعکاس یافت. وحید دستگردی موضوع وحدت نژادی ژرمن و ایرانیان را پیش کشیده (کسروی، ۱۳۷۶: ۳۹) و می‌گوید:

«ایران با ژرمن است متحد اندر نژاد هر دو به میدان جنگ پیلتن و شیرزاد»

اگرچه درباره پیوندهای خونی میان ایرانیان و آلمانی‌ها در همان دوره هم تردیدهای جدی وجود داشت؛ اما قابلیت دسترسی گفتمان ناسیونالیسم ایرانی و انسجام آن در شرایط بی‌نظمی حاکم بر جامعه، باعث تبدیل آریایی‌گری به یک ایدئولوژی قوی و فراگیر شد. به‌طوری‌که نه کسی در صحت و سقم آن تردید می‌کرد و نه می‌پرسید که چگونه می‌توان ایران و آلمان را از یک ریشه واحد دانست؛ علاوه‌براین، عملکرد گذشته دولت آلمان در ایران و عدم استعمار منطقه از سوی این کشور در ارائه چهره‌ای مثبت، بی‌طرف و مصلح از آن کشور برای ایرانی‌ها بی‌تأثیر نبود. این موضوع در مقایسه با دو کشور استعمارگر سابق، یعنی روس و انگلیس که دارای وجهه‌ای مخدوش در میان ایرانی‌ها بودند روشن‌تر می‌شود. حافظه تاریخی ایرانیان پر بود از خیانت‌ها، قتل و غارت‌ها و دست‌اندازی آن دو کشور به خاک ایران؛ این موارد باعث تبدیل روس و انگلیس به «دیگری» در تفکر گفتمانی ایرانیان شد.



در سال‌های آغازین حکومت پهلوی، مجلات گوناگونی وجود داشتند که خواست عمومی جامعه روشنفکری را بیان می‌کردند. یکی از آن مجلات *ایران‌شهر* بود که از سال ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۶ ه.ش. توسط حسین کاظم‌زاده، در شهر برلین به چاپ می‌رسید و تقریباً در ۴۰ شهر ایران توزیع می‌شد. از مجموع ۲۳۶ مقاله، ۴۰ مقاله مربوط به مسائل تکنولوژی جدید و فلسفه غرب، از جمله نژادپرستی گوینو بود. یکی از موضوعات مطرح‌شده در این مجله، پیامدهای زیانبار گروه‌گرایی و قومیت بود که باید هرچه سریع‌تر مرتفع می‌شد (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۱۵۳)؛ بنابراین، باید فرقه‌های محلی، لهجه‌های محلی، لباس‌های محلی، آداب و رسوم و احساسات محلی به‌منظور ایجاد همبستگی ملی از بین می‌رفت. این مجله تأکید ویژه‌ای بر حفظ وحدت کشور داشت؛ چنان‌که در مقاله «دین و ملیت» مشکل گروه‌گرایی را چنان جدی تلقی می‌کند که هرگاه از یک مسافر ایرانی ملیت او را پرسند، نام زادگاه و محله خود را خواهد گفت نه نام کشورش را (کاظم‌زاده، ۱۳۶۴: ۴۲)؛ درحالی‌که این مسئله ثابت و محقق است که وحدت نژاد و مذهب و زبان از عوامل مهم ترقی و استقلال هر کشوری است (کاظم‌زاده، ۱۳۶۳: ۲۱۸).

دیگری مجله *فرنگستان* بود که از سال ۱۳۰۳ تا ۱۳۰۵ ه.ش. توسط مرتضی مشفق کاظمی منتشر می‌شد. روابط دوستانه آلمان و ایران در آن دوره که ناشی از دغدغه‌های تقریباً مشترک دو کشور بود، باعث می‌شد تا این مجله نیز همانند *ایران‌شهر* در آلمان انتشار یابد و مثل آن به شرح اندیشه‌های نژادپرستانه در فلسفه غرب به‌ویژه افکار گوینو بپردازد. در نخستین سرمقاله این مجله، ایران به‌گونه‌ای توصیف شده است که تنها یک دیکتاتوری انقلابی می‌تواند آن را به کشوری مدرن تبدیل کند (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۱۵۵).

مجله *آینه* نیز از سال ۱۳۰۴ ه.ش. توسط دکتر محمود افشار منتشر می‌شد که بیشتر بر لزوم ایجاد دولت مرکزی و هویت ملی واحد تأکید داشت. یکی از راهکارهای رسیدن به این هدف، ترویج کامل زبان و ادبیات فارسی و تاریخ ایران در تمام مملکت به‌ویژه خوزستان، آذربایجان، کردستان، بلوچستان و ترکمن صحرا بود (افشار، ۱۳۰۶: ۵۶۶). دکتر افشار در پاسخ به این سؤال که چگونه به وحدت ملی خواهیم رسید؟ می‌نویسد: «در تمام مملکت زبان فارسی عمومیت یابد، اختلافات محلی از حیث لباس، اخلاق و غیره محو شود و ملوک‌الطوایفی کاملاً از میان برود. کرد، لر و قشقایی و عرب، ترک و ترکمن و غیره با هم فرقی نداشته، هر یک به لباسی مجلس و به زبانی متکلم نباشند» (افشار، ۱۳۰۴: ۵).

مجله *کاوه* نیز از سال ۱۲۸۵ ه.ش. توسط سید حسن تقی‌زاده در برلین منتشر می‌شد. هدف از انتشار مجله *کاوه* طرفداری از دولت‌های عضو اتحاد مثلث و انتقاد به دولت‌های اتفاق مثلث بود؛ بنابراین، از یک‌سو به دنبال برملا کردن سیاست‌های استعماری انگلستان

و روسیه بود و از سوی دیگر، به تبلیغ پیروزی‌های آلمان و عثمانی در نبرد با متفقین و ترویج پیشرفت‌های خارق‌العاده آلمان می‌پرداخت. در اولین مقاله این مجله به اوضاع آشفته ایران و اشغال کشور توسط قوای روس و انگلیس اشاره می‌شود. سپس با جدا کردن حساب ملت ایران که بر ضد دشمنان مملکت قیام کرده و جان خود را فدای کشور نموده‌اند از درباریان قاجار، آن‌ها را «خائنین بزرگ» خطاب کرده و می‌گوید: «لهدا ما نیز رسم و راه خود را کاوه آهنگر قرار داده‌ایم و با توسل به این اسم پاک و مقدس، ایران نجیب را مخاطب ساخته با تمام قوت روح و قلب خود فریاد می‌زنیم: برخیز ای کشور نامور بلند اختر!» (تقی‌زاده، ۱۳۸۵: ۳). کاوه در میان مجلات فارسی، نخستین مجله‌ای بود که به بررسی کتب شرق‌شناسان اروپایی پرداخت و چندین عنوان از آن‌ها را به‌عنوان «بهترین تألیفات فرنگی‌ها درباره ایران» به خوانندگان ایرانی معرفی کرد.

آرا و اندیشه‌های شرق‌شناسان با تلاش‌های متفکران ایرانی، گفتمان عظیمی را در آن دوره پدید آورد که برای حفظ یکپارچگی کشور به نژاد آریایی، زبان فارسی، تاریخ ایران باستان و تفکراتی از این دست تکیه می‌کرد. تالی منطقی این اندیشه‌ها، همان‌گونه که گفته شد، تلاش برای حذف کامل هویت‌های قومی و زبانی در کشور بود؛ مسئله‌ای که به‌هیچ‌وجه نمی‌توانست موردقبول گروه‌های ساکن در کشور قرار گیرد.

شکل‌گیری گفتمان ناسیونالیسم کردی

تاریخ ایران شاهد عصیان، سرکشی و عدم تبعیت مقطعی امرای مناطق مختلف، به‌ویژه کردستان، از حکومت مرکزی است و شاید کسانی برای اثبات مدعای خود مبنی بر ریشه‌دار بودن جدایی‌طلبی کردی به آن‌ها استناد کنند؛ اما این موضوع از ادعای تشکیل حکومتی مستقل بر مبنای قومیت و نژادی خاص جداست. ای‌بسا امیر، والی یا حاکمی در کردستان به دلیل روابط قدرت یا ضعف حکومت مرکزی و عدم توانایی آن در اداره صحیح امور مملکت، طغیان کرده و بنای عناد و سرکشی می‌گذاشت؛ اما آن مسئله ممکن است تحت‌تأثیر شخصیت آن فرد و یا شاید در پاسخ به بدرفتاری شاه با او یا ظلم روا داشته‌شده در حق رعایایش به‌وجود آمده باشد. نگارندگان ضمن علم بر این مسائل، معتقد است که ناسیونالیسم قومی و تلاش برای ایجاد یک حکومت ملی مستقل بر مبنای معیارهای قومی و نژادی، مسبوق به سابقه نبوده و چگونگی ظهور این پدیده تنها در میان رقابت قدرت‌های اروپایی و تأثیر رقابت آن‌ها در حکومت‌های منطقه و اندیشه متفکران قومی قابل تفسیر است.



پس از به قدرت رسیدن رضاشاه اقداماتی از جمله متحدالشکل کردن لباس، کشف حجاب، اسکان اجباری عشایر، ممنوعیت استفاده از زبان بومی و نابودی مراکز قدرت محلی در دستور کار حکومت قرار گرفت. این اقدامات باعث به وجود آمدن شرایطی شد که اقوام را نسبت به حفظ فرهنگ و هویتشان به تکاپو انداخت و با تعریف «خود» در مقابل «دیگری» ایرانی، یک غیریت تصنعی به وجود آورد. در این میان کردها با محور قرار دادن هویت بومی خود گفتمان ناسیونالیسم کردی را شکل دادند. دال مرکزی این گفتمان «قومیت کرد» در نظر گرفته شد که دال خالی گفتمان ناسیونالیسم ایرانی بود؛ در واقع، عدم توجه حکومت مرکزی به هویت اقوام ایرانی باعث شد تا آنها نیز مقابله به مثل کرده و هویت ایرانی خود را مورد بی توجهی قرار دهند. این شرایط نتیجه تحولاتی بود که با هدف حذف هویت‌های قومی در ایران به وقوع می پیوست.

رضاشاه پس از بازگشت از ترکیه در سال ۱۳۱۳ ه.ش. دستور داد که از آن پس همه اقوام ایرانی از خواندن و نوشتن به زبان مادری خودداری کنند و در تمامی ادارات دولتی به زبان فارسی تکلم شود. در همه مدارس و ادارات دولتی جمله «فارسی سخن بگوید» نصب شده بود. تدریس به سایر زبان‌ها که در گذشته در مدارس اقلیت‌ها مجاز بود ممنوع اعلام شد. سیاست کلی نظام آموزشی جدید فارسی‌سازی اقلیت‌های زبانی بود (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۱۵۸). این کار حکومت تأثیر منفی زیادی در بین مردم کرد گذاشت و به جدایی هرچه بیشتر آنها از هویت ایرانی انجامید.

قرار دادن اقوام و زبان‌های ایرانی در جایگاه «دیگری» و تلاش برای ساختن «ما»ی ایرانی بدون در نظر گرفتن هویت قومی خسارات جبران‌ناپذیری بر کشور وارد کرد که آثار آن تاکنون نیز باقی مانده است. این در حالی است که حکومت پهلوی به راحتی می توانست از وحدت نژادی و تمایل ذاتی کردها به ایران در جهت تقویت موقعیت خود و تضعیف موقعیت رقیب استفاده کند. سرهنگ غلامرضا رحمانی از نظامیان دوره پهلوی از دیداری که با شیخ محمود برزنجی، از رهبران کرد عراقی داشته است مطالبی را نقل می کند که شاهدی بر اثبات این ادعا است. او به نقل از شیخ محمود می گوید: «ایرانی‌ها به اصطلاح سرنخ را گم کرده‌اند و از راه غلط به مسئله نگاه می کنند؛ چراکه کردها اصولاً با ایرانی‌ها هم‌نژادند و تمایل جبلی به همکاری با ایران دارند؛ بنابراین، دولت ایران امکانات زیادتری در جلب همکاری کردها برای پیشرفت سیاست ملی خود در قبال دشمنان دارد تا دول دیگر. حال اگر دولت ایران از مردمی که اصولاً با آن تمایل همکاری دارد دچار آسیب شود، آن را جز به ضعف سیاسی یا بی‌اطلاعی

نمی‌توان نسبت داد. سؤالی که همیشه باید در ایران مطرح شود این است که چرا باید دولت ایران از امکان تحریک عوامل کرد به‌وسیله خارجی‌ها علیه خود نگران باشد و حال آنکه اگر دولت ایران پیشدستی کند و مثلاً عوامل ناراضی کرد عراق را بر ضد عراق تقویت کند، دولت عراق را با نگرانی‌هایی به‌مراتب سخت‌تر از آنچه خود با آن روبه‌روست مواجه خواهد کرد؛ آن وقت این عراقی‌ها خواهند بود که برای خاموش کردن غائله از ایران، تقاضای ابراز حسن‌نیت خواهند داشت نه بالعکس (مصور رحمانی، ۱۳۶۸: ۲۵۴-۲۵۳).

نارضایتی کردها از حکومت پهلوی همچون اهرم فشاری در دست قدرت‌های بین‌المللی، به‌ویژه شوروی مورد استفاده قرار گرفت (آقابکف، ۱۳۵۷: ۱۳۱) و درنهایت، به تأسیس جمهوری خودمختار کردستان ختم شد. از آن پس، فضای سیاسی حاکم بر کردستان به‌گونه‌ای بود که «دیگری» شدن هویت ایرانی را برای کردها تشدید کرد.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

مطالعه کتب تاریخی مربوط به کردستان در دوره‌های قبل از حکومت پهلوی بیانگر آن است که بین هویت ایرانی و هویت کردی هیچ تناقضی وجود نداشته است؛ به‌طوری‌که هر دو هویت به‌عنوان «ما»ی ایرانی در مقابل بیگانگان به‌عنوان «دیگری» قرار می‌گرفتند. در نتیجه، رابطه حکومت مرکزی و اقوام ساکن در ایران، به‌ویژه کردها، بر پایه تعامل و احترام متقابل و بدون هیچ‌گونه تصادم یا تقابلی قرار داشت. با شروع روند مطالعات شرق‌شناسانه، تعامل اقوام با حکومت مرکزی دچار دگرگونی شد. این دگرگونی به دلیل تأکید بر نژاد آریایی و زبان فارسی به‌عنوان ویژگی‌های ذاتی هویت ایرانی و عرضی دانستن دیگر نژادها، زبان‌ها و اقوام ایرانی شکل گرفت؛ بنابراین، هویت اصیل ایرانی برمبنای آریایی‌گری تعریف شد و زبان فارسی نیز تنها زبان مورد قبول برای یک ایرانی مورد تأکید قرار گرفت. عرضی دانستن ویژگی‌های قومی در هویت ایرانی نمی‌توانست به نتیجه‌ای جز افراط‌گرایی در حذف هویت‌های محلی ختم شود. متقابلاً، این افراط‌گرایی توسط برخی از اقوام ساکن در کشور با افراط‌گرایی در تعریف هویت محلی خود همراه شد. مهم‌ترین پیامد گرایش به هویت قومی و محلی، استقلال‌طلبی و تلاش برای خروج از سلطه حکومت مرکزی توسط برخی از اقوام ایرانی بود. آن‌ها با استفاده از مفهوم قومیت و هویت قومی که در گفتمان ناسیونالیسم ایرانی مغفول واقع شده بود، به تشکیل گفتمان ناسیونالیسم قومی پرداختند. یکی از مهم‌ترین مصادیق



ناسیونالیسم قومی، ناسیونالیسم کردی بود که در جمهوری خودمختار کردستان نمود عینی یافت. این روند نتیجه عدم سیاست‌گذاری درست حکومت و دخالت بیگانگان در امور داخلی کشور بود. جمهوری مهاباد همانند همتای آذری خود، با تکیه بر حمایت‌های شوروی تشکیل شد. چنان‌که عمر کوتاه آن نیز در نتیجه توقف حمایت‌های کشور مذکور به پایان رسید؛ به هر حال، عدم سیاست‌گذاری‌های صحیح فرهنگی در دولت پهلوی و دخالت‌های خارجی دست به دست هم داد و هویت‌های محلی را در مقابل هویت ایرانی قرار داد.

یادداشت‌ها

- ۱- برای مطالعه بیشتر در این زمینه به کتاب *تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان* نوشته میرزا شکرالله سنندجی و کتاب *تاریخ کرد و کردستان* نوشته شیخ محمد مردوخ کردستانی مراجعه کنید. این آثار از آن جهت که به‌عنوان منابع دست اول در بررسی این موضوع مطرح‌اند، از اهمیت بالایی برخوردارند.
- ۲- برای مطالعه بیشتر در این مورد به کتاب *ذکر صدمات: اوضاع شهرستان قروه در جریان جنگ جهانی اول* به روایت ملاعلی مامقی مراجعه کنید.

منابع

- آبراهامیان، پرواند (۱۳۸۹). *ایران بین دو انقلاب*. ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی. تهران: نشر نی.
- ----- (۱۳۸۹ ب). *تاریخ ایران مدرن*. ترجمه محمدابراهیم فتاحی. تهران: نشر نی.
- آصف، محمدهاشم (رستم‌الحکما) (۱۳۵۷). *رستم‌التواریخ*. تهران: امیرکبیر.
- آقابکف، ژرژ سرگی یویچ (۱۳۵۷). *خاطرات آقابکف*. ترجمه حسین ابوترابیان. تهران: انتشارات پیام.
- احمدی، حمید (۱۳۷۸). *قومیت و قوم‌گرایی در ایران: افسانه یا واقعیت*. تهران: نشر نی.
- اردلان، خسروبن محمد (۱۳۵۶). *تواریخ «تاریخ اردلان»*. تهران: انتشارات کانون خانواده‌گی اردلان.
- استوارت، ریچارد ا. (۱۳۷۰). *در آخرین روزهای رضاشاه*. ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاوه بیات. تهران: نشر نو.
- افشار، ایرج (۱۳۹۳). «سیدمحمدعلی جمال‌زاده»، *ماهنامه بخارا*. آذر و دی ۱۳۹۳. ش ۱۰۳: ۲۸۲-۲۴۹.
- افشار، محمود (۱۳۰۴). «مطلوب ما: وحدت ملی ایران»، *ماهنامه آینده*. ش ۱۱: ۶-۵.
- ----- (۱۳۰۶). «مسئله ملیت و وحدت ملی ایران»، *ماهنامه آینده*. مجلد دوم. ش ۸: ۵۶۹-۵۵۹.
- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۲۶). *یادگار: مجله ماهیانه ادبی و تاریخی و علمی*. سال چهارم. شماره ۱ و ۲.
- بروزویی، مجتبی (۱۳۷۸). *اوضاع سیاسی کردستان (از سال ۱۲۵۱ تا ۱۳۲۵ ه.ش)*. تهران: نشر فکر نو.

- تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۳). *گفتمان، یادگفتمان و سیاست*. تهران: مؤسسه‌ی تحقیقات و توسعه‌ی علوم انسانی.
- تقوی، سید محمدناصر (۱۳۸۷). *دوام اندیشه سیاسی در ایران*. قم: مؤسسه بوستان کتاب.
- تقی‌زاده، سید حسن (۱۳۸۵). «آغاز»، *ماهنامه کاوه*. سال اول. ش ۱: ۸-۱.
- حق‌پناه، جعفر (۱۳۸۷). *کردها و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*. تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- حقیقت، سید صادق (۱۳۸۵). *روش‌شناسی علوم سیاسی*. قم: دانشگاه مفید.
- سعید، ادوارد (۱۳۹۵). *شرق‌شناسی*. ترجمه عبدالرحیم گواهی. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- سعید، بابی (۱۳۷۹). *هراس بنیادین: اروپامداری و ظهور اسلام‌گرایی*. ترجمه غلامرضا جمشیدی‌ها و موسی عنبری. تهران: دانشگاه تهران.
- سنندجی، میرزاشکرالله (۱۳۷۵). *تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان*. تهران: امیرکبیر.
- شاردن، ژان (۱۳۳۶). *سیاحت‌نامه شاردن*. ترجمه محمد عباسی. تهران: مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر.
- صمدی، سیدمحمد (۱۳۷۷). *تاریخ مهاباد*. مهاباد: انتشارات رهرو مهاباد.
- ضیاء‌ابراهیمی، رضا (۱۳۹۸). *پیدایش ناسیونالیسم ایرانی: نژاد و سیاست بی‌جاساز*. ترجمه حسن افشار. تهران: نشر مرکز.
- عنایت، حمید (۱۳۵۱). «سیاست ایران‌شناسی» *ماهنامه نگیں*. شهریور ۵۱، شماره ۸۸: ۸۳-۶۰.
- قاضی، ملامحمد شریف (۱۳۷۹). *زبده التواریخ سنندجی در تاریخ کردستان*. تهران: توکلی.
- کاظم‌زاده، حسین (۱۳۶۳). *ایران‌شهر: مجله مصور علمی و ادبی*. سال دوم. شماره ۴: ۲۲۲-۲۱۸.
- ---- (۱۳۶۴). *ایران‌شهر: مجله مصور علمی و ادبی*. سال سوم. شماره ۱ و ۲: ۴۵-۱.
- کریستنسن، آرتور (۱۳۹۰). *ایران در زمان ساسانیان*. ترجمه رشید یاسمی. تهران: سازمان چاپ و انتشارات اوقاف.
- کسرابی، محمدسالار؛ پوزش شیرازی، علی (۱۳۸۸). «نظریه گفتمان لاکلائو و موفه ابزاری کارآمد در فهم و تبیین پدیده‌های سیاسی»، *فصلنامه سیاست*. دوره ۳۹، شماره ۳: ۳۶۰-۳۳۹.
- کسروی، سید احمد (۱۳۷۶). *قیام شیخ محمد خیابانی*. تهران: نشر مرکز.
- کمپفر، انگلبرت (۱۳۶۳). *سفرنامه کمپفر*. ترجمه کیکاووس جهاناداری. تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
- لنزوسکی، جورج (۱۳۵۶). *رقابت روسیه و غرب در ایران*. ترجمه اسماعیل راثین. تهران: انتشارات جاویدان.
- مارش، دیوید؛ استوکر، جری (۱۳۹۰). *روش و نظریه در علوم سیاسی*. ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی. تهران: پژوهشکده‌ی مطالعات راهبردی.
- مجد، محمدقلی (۱۳۸۷). *تحطی بزرگ*. ترجمه محمد کریمی. تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- محیط طباطبایی، محمد (۱۳۷۵). *تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران*. تهران: بعثت.
- مردوخ کردستانی، محمد (۱۳۹۵). *تاریخ کرد و کردستان*. سنندج: شوان.
- مصور رحمانی، غلامرضا (۱۳۶۸). *کهنه‌سریاز*. تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- مطهری، مرتضی (بی‌تا). *خدمات متقابل اسلام و ایران*. تهران: صدرا.
- مقصودی، مجتبی (۱۳۸۰). *تحولات قومی در ایران: علل و زمینه‌ها*. تهران: مؤسسه مطالعات ملی.
- وزیری، مصطفی (۲۰۱۳). *ایران ملتی خیالی*. بی‌جا: جرجیاس پرس.
- وقایع‌نگار کردستانی، علی‌اکبر (۱۳۸۱). *جغرافیا و تاریخ کردستان (حدیقه ناصریه و مرآت‌الظفر)*. تهران: توکلی.
- هاجینسون، جان؛ اسمیت، آنتونی (۱۴۰۰). *ملی‌گرایی*. ترجمه مصطفی یونسی و علی مرشدی‌زاد. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- هیمن موکریانی، سید محمدامین (بی‌تا). *تاریک و روون*. بی‌جا: بی‌نا.



- یورگنسن، ماریان؛ فیلیس، لوئیز (۱۳۸۹). نظریه و روش در تحلیل گفتمان. ترجمه هادی جلیلی. تهران: نشر نی.
- Bagehot, walter. (1887). *Physics and politics*. Kanada: batoche books.
- Connor, walker. (1994). *Ethnonationalism: the quest for understanding*. Uk. Princeton university press.
- De Gobineau, Arthur. (1915). *The Inequality of Human Races*. Translated By Adrian Collins. London: William Heineman.
- De Lapouge, Georges Vacher. (1899). "Old and New Aspects of the Aryan Question". *American Journal of Sociology*, Vol. 5, No. 3. pp. 329-346.
- Olmstead. Albert t. (1948). *History of the Persian Empire*. Chicago: University of Chicago Press.
- Rawlinson, George. (1873). *The sixt Great Oriental Monarchy*. London: Longmans, Green, And Co.
- -----(1883). *The Origin Of Nations*. New York: Charles Scribners sons.
- Rawlinson, Major Henry Creswicke. (1846). *The Persian Cuneiform Inscription at Behistun*. London: John w.parker. west standard.
- said, Edward W. (1978). *Orientalism*. New york: random house.

